

## تأثیرات فتوح اسلامی بر جمعیت ایرانیان عراق\*

۱ مایکل گ. مورونی

۲ ترجمه: حامد مقامی

۳ مجتبی خالقی

### چکیده<sup>۴</sup>

سرزمین عراق از دوران هخامنشیان تا ساسانیان بخش مهمی از قلمرو شاهنشاهی‌های ایرانی بود و زیر نفوذ سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایرانیان قرار داشت. یورش اعراب مسلمان، سقوط ساسانیان و گسترش تدریجی دین اسلام در قرن ششم میلادی، قلمرو شاهنشاهی سرنگون شده‌ی ساسانی را عمیقاً تحت تأثیر قرار داد. نویسنده در این مقاله با استفاده از روش تاریخی به بررسی پیامدهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی گشودن عراق توسط اعراب مسلمان و تأثیر آن بر جمعیت ایرانیان مقیم عراق می‌پردازد.

**واژگان کلیدی:** عراق، ایرانیان، فتوح اسلامی، موالی، اشراف زمیندار، دهقانان، اسواران.

### The Effects of the Muslim Conquest on the Persian Population of Iraq

Michael G. Morony

Translated by: Hamed Maghami<sup>5</sup>

Mojtaba Khaleghi<sup>6</sup>

#### Abstract

The Land of Iraq between Achaemenid to Sasanian era was an important part of the Iranian imperial Territory and under political, economic, social and cultural influence of Iranians. Muslim Arab invasion, fall of Sasanians and gradual expansion of Islam in sixth century A.D were deeply impressed dominion of overthrown Sassanian empire. author uses historical method to study of political, economic, social and cultural aftermath of conquest of Iraq by Muslim Arabs and its impact on the population of Iranians in Iraq.

Key Words: Iraq, Iranians, Muslim Conquest, Mawali, Aswaran, Dehghanan.

\*. اساس این گفتار، مقاله‌ای است که در هشتمین نشست سالانه‌ی انجمن مطالعات خاورمیانه ارائه شده است. بوستون، ماساچوست، نوامبر ۱۹۷۴.

مقاله‌ی حاضر ترجمه‌ای است از:

The Effects of the Muslim Conquest on the Persian Population of Iraq, By Michael G. Morony, IRAN (Journal of British Institute of Persian Studies), Vol. 14 (1976)

۱. مایکل مورونی متولد ۳۰ سپتامبر ۱۹۳۹ پروفیسور دانشگاه یو سی ال ای از سال ۱۹۷۴ تا به الان، متخصص

در تاریخ باستان و اسلامی خاور نزدیک است.

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران باستان دانشگاه شهید بهشتی.

۳. دانش آموخته کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه خوارزمی.

۴. چکیده مقدمه مترجم است.

5. MA student of history at Shahid Beheshti university. Email: hamedmaqami@gmail.com

6. MA in history at Khwarazmi university. Email: mojtaba\_khaleghi23@yahoo.com

ایرانیان در عراق همیشه یک اقلیت را تشکیل می‌دادند، اما در بیشتر دوران کلاسیک و اواخر دوران باستان اقلیتی حکمران بودند. جدا از تمرکز ایرانیان در امتداد کوهپایه‌های رشته‌کوه زاگرس و سر شاخه‌های فرعی دجله، که صرفاً گسترش استقرار ایرانیان در فلات ایران بود، کوچ ایرانیان در مقیاس بزرگ داخل دشت بین‌النهرین با ظهور دولت ساسانی در قرن سوم میلادی آغاز شد که جذب دیوان‌سالاری ساسانی در تیسفون شده و به عنوان فرماندار و نیروهای پادگانی در مواضعی از ناحیه‌ی غربی شاهنشاهی منصوب شده، یا به عنوان کارگران کشاورزی وارد شدند. حضور ایرانیان در عراق عمدتاً نتیجه‌ی الزامات نظامی، اداری و اقتصادی ساسانیان بود.

شوربختانه اعداد و ارقام قابل اتکایی درباره‌ی اندازه و پراکندگی جمعیت ایرانیان در عراق ساسانی وجود ندارد، اما برای نزدیک شدن به مسائل تغییرات جمعیتی، امکان مقایسه‌ی الگوهای اسکان و توجه کردن به دگرگونی‌های جمعیتی که شامل ایرانیان نیز بود، وجود دارد. سیاست ساسانی برای ایجاد یک حضور قومی ایرانی در غرب با انتقال جمعیت اجرا گشت که منجر به یک الگوی جمعیتی اسکان شد: در امتداد کرانه‌ی خارجی جنوب و غرب عراق به عنوان پادگان-های مرزی دائمی، در شهرهای بزرگ عراق توسط خانواده‌های اشراف ایرانی و در روستاها، در سواد. این حرکت با اسکان یک پادگان دائمی در انبار<sup>۷</sup> آغاز شد و به دنبال آن، ۱۲،۰۰۰ خانواده-ی بلندپایه‌ی ایرانی (*اهل بیوتات*) از استخر و اصفهان در نصیبین، زمانی که شهر در ۳۶۳ میلادی از رومیان باز پس گرفته شد، استقرار یافتند.<sup>۸</sup> گفته شده که در اوایل قرن ششم، قباد

7. Yāqūt, *Mu'jam al-Buld n* (Leipzig, 1866), III, p. 929.

8. Th. Nöldeke, *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden* (Leiden, 1879), p. 63: abar, *Ta'rikh ar-Rusul wa-l-Mul k*, (Leiden, 1879), I, p. 843; H. Zotenberg, *Chronique de AbouDjafar-Mohammed-ben-Djurf-ben-ezid abar*, traduite sur la version persane d'Abou- 'Ali Mohammed Bel'ami (Paris, 1938), II, p. 99 طبق نهاییه‌ی الارب ۱۲،۰۰۰ ایرانی از استخر و ۴،۰۰۰ ایرانی از اصفهان ساکن نصیبین (E. G. Browne, "Some Account of the Arabic Work entitled "Nihāyatu'l-irab fi akhbāri l-Furs wa'l-'Arab," *JRAS*, XXXII (1900), p. 221). در قرن ششم نصیبین هنوز یک شهر ایرانی بود. (G. Hoffmann, *Auszüge aus Syrischen Akien Persischer Märtyrer. Abhandlungen für die Kunde des Morgenlandes VII*, (Leipzig, 1880), p. 83) با بزرگان ایرانی (P. Devos, "Sainte Sirin, martyre sous Khosrau Ier Anosarvan," *Analecta Bollandiana*, LXIV (1946), p. 107) مر بَبی نصیبینی\*، شاگرد ابراهیم کشکری\*\* در اوایل قرن هفتم، از نسل ایرانیانی (J. B. Chabot, "Le livre de la chasteté" بود که توسط شاپور دوم در نصیبین اسکان داده شدند

یکم (۵۳۱-۴۹۶، ۴۹۶-۴۸۸) مردمی که از جاهای دیگر آورده بود را در روستاهایی در عراق علیا و سفلی اسکان داد.<sup>۹</sup> در پایان دوره‌ی ساسانی، یک کمر بند دفاعی از سکونتگاه‌های ایرانی در مرزهای عین‌التمر،<sup>۱۰</sup> قادسیه،<sup>۱۱</sup> واحه‌ی موسوم به عین‌الطاف<sup>۱۲</sup> و در پادگان شهرهای حیره،<sup>۱۳</sup> انبار<sup>۱۴</sup> و سنجار<sup>۱۵</sup> وجود داشت. همچنین شمار مهمی از ایرانیان در شهرهایی از قبیل نصیبین،

---

composé par Jésusdenah, Évêque de Baçra," *Mélanges d'archéologie et d'histoire*, XVI (1896), p. 235).

\*Mar Babai

\*\*Abraham of Kashkar

9. A. Scher, "Histoire Nestorienne (Chronique de Séert)", part II (2), *Patrologia Orientalis*, XIII (1919), pp. 124-5.

10. Bal dhur , Fut al- Buld n (Leiden, 1866), p. 246: abar , I, p. 2062.

۱۱. در قادسیه نیرویی استقرار داشت که خسرو دوم پرویز پس از سقوط لخمیان برای محافظت از مرز صحرایی

فرستاده بود. (Qazwini, *Kosmographie*, (Gottingen, 1848-9), ii, p. 159).

12. Ibn Rusta, *Les Atours précieux* (Cairo, 1955) p. 120; *Yaq t*, II, p. 476; III, pp. 539-40

۱۳. پیش از سقوط لخمیان ساسانیان ۱۰۰۰۰ تن از اساوره را به عنوان نیروی کمکی در حیره مستقر کردند. آنان

پس از خدمتی یکساله فراخوانده شده و با نیروهای دیگری جایگزین شدند. (M. J. Kister, "Al- ra, Some Notes on its relations with Arabia", *Arabica*, xv (1968), p. 167).

سقوط لخمیان، یک پادگان منظم زیر نظر یک مرزبان در حیره ایجاد شد. دهقانان ایرانی نیز در حیره زندگی می‌کردند (J. Horowitz, "Adi Ibn Zeyd-The Poet of Hira", *Islamic Culture*, IV (1930), p. 35) و در آن‌جا به پارسی صحبت شده و نوشته می‌شد. (abar , I, pp. 2052-3)

14. Zotenberg, III, p. 336. تصور می‌رفت نوادگان ایرانیانی که توسط شاپور یکم در انبار اسکان داده شدند، هنوز در زمان فتوح اسلامی در قرن هفتم در آن‌جا زندگی می‌کردند (Bal dhur , p. 177).

۱۵. طبق سنت عربی درباره‌ی اقتدار شیخ‌های سنجار، خسرو دوم پرویز ۱۰۰ شورش ایرانی که قصد تبعید آنان

را داشت، علیه سنجار که در آن زمان در دست بیزانس بود فرستاد. دو نفر از آن‌ها در راه جان سپردند اما ۹۸ نفر باقی مانده به نیروهای ایرانی مستقر در بیرون از شهر پیوستند، به آن‌ها کمک کردند تا شهر را بگیرند و در آن‌جا ساکن شدند و سپس شروع به زاد و ولد کردند (Bal dhur , p. 177). اگر چه دارا نسبت به سنجار شرایط بهتری برای چنین ماجرای داشت، سنجار در زمان فتوح توسط نیروهای ایرانی اشغال شد چرا که گفتیم آنان پس از نبرد قادسیه خارج شدند (Ab Y suf, *Kitab al-khar j* (Livre de l'impôt foncier) (Paris, 1921), p. 64).

تکریت، تیسفون،<sup>۱۶</sup> وه اردشیر<sup>۱۷</sup> و کسکر حضور داشتند و ناگفته نماند که شهرهایی چون اربیل و کرکوک در نواحی تراکم جمعیت ایرانیان قرار گرفته بودند.

ساختار جامعه‌ی ایران در دوره‌ی ساسانی را می‌توان به دو شیوه‌ی جایگزین تشریح کرد. یکی از آن‌ها ارائه کردن تصویری از تقسیم‌بندی درونی ساختاری چهار طبقه‌ای است که برای جدا کردن کارکرد مسئولیت‌های نظامی، دینی، اداری یا اقتصادی سامان داده شده بود. روحانیت سلسله مراتب پیچیده خودش را داشت. سربازان به سواره‌نظام و پیاده‌نظام تقسیم شده و با رتبه-بندی از هم متمایز می‌شدند. طبقه‌ی اداری شامل دبیران، حسابداران، کارمندان دربار و مورخان رسمی، همچنین پزشکان، شاعران و ستاره‌شناسان بود (سه مورد آخر به خاطر ارتباطشان با دربار شاهی). چهارمین طبقه از کشاورزان، گله‌داران، صنعتگران و بازرگانان تشکیل شده بود؛ یعنی اکثریت انبوه تولید کننده و مالیات دهنده. همه‌ی طبقات مقید به قوانین مقرر و ثبت شده از سوی دولت بودند که بر آن بود تا یکپارچگی و سودمندی هر یک از طبقات را با جلوگیری از تغییر شغل افراد و ایجاد تفاوت خارجی و بصری میان آن‌ها از طریق لباس‌های ویژه و هویت بخشی که اعضای هر یک از طبقات می‌پوشیدند، حفظ کند. گمان می‌رود جابجایی از یک طبقه به طبقه‌ی دیگر استثنایی و منوط به اجازه‌ی خود پادشاه بود. آموزگاران و معلمان برای آموزش اعضای هر طبقه یا شعبه فرعی در حرفه‌ی خود، گماشته شده بودند.<sup>۱۸</sup>

به هر حال، این ساختار که تا حد زیادی به سنت‌های پادشاهی، دینی و حقوقی ساسانی بستگی داشت، در یک شکل انتزاعی کلی و ایده‌آل ارائه شده و دشوار است که چنین جامعه‌ای را در عملکرد واقعی بباییم. در حالی که پیشه‌ها مطمئناً وجود داشته و گرایش به موروثی بودن

۱۶. گفته شده که سعد ۱۲،۰۰۰ سوار ایرانی را در تیسفون به اسارت گرفته و همان متن می‌گوید ایرانیان بسیاری در مدائن زندگی می‌کردند. ( abar , I, p. 2451 )

۱۷. مردی از استخر به نام شهربراز در محاصره‌ی وه اردشیر/ بهورسیر کشته شد، و در روایت محاصره گفتیم که تمام مردم بهورسیر ایرانی بودند. ( abar , I, pp. 2426, 2528 )

18. M. Boyce, *The Letter of Tansar* (Rome, 1968), pp. 38–41; S. J. Bulsara, *The Law of the Ancient Persians as found in the "Mâtîkân E Hazâr Dâtastân" or "The Digest of a Thousand Point of Law"*, (Bombay, 1937), p. 49; J. i , *Kit b al-T j, f Akh q al-Mul k* (Cairo, 1914), p. 25, Jahshiyar , *Kit b al-Wuzar ' wa-Kutt b* (Leipzig, 1926), P. 3; J. Latz, *Das Buch der Wezire- und Staatssekretäre von Ibn 'Abdus al- ahšiy ri* (Bonn, 1958), p. 54; C. Pellat, *Le livre de la couronne* (Paris, 1954), p. 53.

داشتند، به سختی به نظر می‌رسد این طرح کلی تقسیم به طبقات کاست<sup>۱۹</sup> مانند که به طور دلخواه توسط دولت تعیین شده بود، بازتاب درستی از واقعیت‌های دراز مدت جامعه‌ی ساسانی باشد. در عوض، این بخشی از نظریه ساسانی در باب دولت است. منطق پشت آن در نامه‌ای منسوب به اردشیر یکم خطاب به افراد زیر ارائه شده است: «به دبیران مسؤل اداره‌ی امور، به روحانیون حافظ دین، به سواران مدافع دولت، به کارگران بانی کامکاری دولت...»<sup>۲۰</sup> موفقیت دولت به عمل کردن هر طبقه به وظایفش بستگی دارد؛ همان‌گونه که در قاعده‌ی کلاسیک ساسانی «حلقه‌ی قدرت»، باز هم منسوب به اردشیر، آمده است که حکمران بدون مردان، مردان بدون پول، پول بدون رفاه و رفاه بدون عدالت و مدیریت خوب وجود ندارد.<sup>۲۱</sup> در نتیجه، این تصویر از جامعه‌ی ساسانی باید بیشتر به عنوان یک بیانیه‌ی خط مشی، مرتبط با اعاده‌ی نظم پس از شورش مزدکی در اواخر دوره‌ی ساسانی در نظر گرفته شود؛ زمانی که شاید تلاشی واقعی از سوی خسرو یکم انوشیروان برای تثبیت جامعه به سبکی که به سود دولت باشد، صورت گرفته بوده است.

در عمل، طبقات رسمی تا حد خوبی همپوشانی می‌کردند. رعایا همچنین به عنوان پیاده-نظام در ارتش خدمت می‌کردند. دیوان سالاران (کتاب) در شهر لباس طبقه‌ی خود را می‌پوشیدند، اما زمانی که در لشکرکشی همراه شاه بودند، لباس سربازان را می‌پوشیدند.<sup>۲۲</sup> به نظر نمی‌رسد هیچ مانعی برای ازدواج بین اعضای سه طبقه‌ی نخست که منجر به سردرگمی درباره‌ی شغل فرزندان شود، وجود داشته است. سرپرست نجیب‌زاده‌ی قرن ششم، بَبی،<sup>۲۳</sup> که استاندار نصیبین و پدر نوکیش و شهید مسیحی مه‌رام‌گُشنسپ/گوارگیس<sup>۲۴</sup> (فوت، ۶۱۵) بود، با دختر یک موبد ازدواج کرد. پسر آنها، مه‌رام‌گُشنسپ، تنها به عنوان یک اشراف‌زاده‌ی زمیندار غایب وصف شده است.<sup>۲۵</sup> به طور مشابه، ما پسر یک هیرید را که به عنوان یک اشراف‌زاده‌ی زمیندار محلی درگیر

19. Caste

20. Mas' di, *Les prairies d'or* (Paris, 1965), I, p. 220.

21. Tha' lib , Ghurar Akhb r Mul k al-Furs wa-Siyaruhum, (*Histoire des rois des Perses*). (Paris, 1900), p. 482.

22. Jahshiy r , p. 3; Latz, p. 54.

23. Babai

24. Mihr mgushnasp/Giwarg s

25. A. Christensen, *L'Iran sous les Sassanides* (Copenhagen, 1944), pp. 489-90; Hoffman, p. 95; O. Braun, *Ausgewählte Akten perischer Märtyrer* (Munich, 1915), p. 223.

دفاع از سواد در برابر مسلمانان بود، یافته‌ایم که با شاخه‌ای از خانواده‌ی شاهی ازدواج کرده بود.<sup>۲۶</sup> مشاغل اداری به روی کسانی که خارج یا پایین‌تر از طبقه‌ی دبیران بودند بسته نبود. داستان کفشگری در زمان حکومت خسرو یکم انوشیروان (۵۷۹-۵۳۱) که تلاشی ناموفق جهت گرفتن جایگاه دبیری برای پسرش کرد،<sup>۲۷</sup> باید با مورد فرخزاد بن سومای،<sup>۲۸</sup> مأمور مالیات خسرو دوم پرویز (۶۲۸-۵۹۰) در دهه‌ی ۶۲۰ که شخصی از طبقه‌ی پایین (عیلیج)<sup>۲۹</sup> از روستای خندق، زیر ناحیه (طسوج)<sup>۳۰</sup> از بهورسیر<sup>۳۱</sup> (وه اردشیر) بود، تعدیل شود.<sup>۳۲</sup> بدون شک ترفیع او مایه‌ی رنجش بود (به خاطر مالیات‌گیری گزاف و کارآمد) و شاید در این نمونه‌ها که متعلق به اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هستند، ما با درهم شکستن نظام اواسط قرن ششم، تنها پس از تقریباً یک نسل مواجه‌ایم.

«تنزل رتبه» و درهم آمیختگی طبقات که نامه‌ی تنسر به عنوان نماینده‌ی شرایط بلافاصله قبل و دلیلی برای ایجاد نظام چهار طبقه‌ای (در آغاز تأسیس دولت ساسانی) ارائه می‌کند، به همان اندازه و به خوبی می‌توانست برای تباهی نظام (اگر واقعاً وجود داشته بود) در اواخر قرن ششم به کار رود. نامه‌ی تنسر شرح می‌دهد که چگونه جاه‌طلبان بی‌وجدان و بی‌اصالت و فاقد زمین‌های اجدادی و یا مهارت در تجارت که برای نجیب‌زادگان یا حِرَف نیز احترامی قائل نبودند، با متهم کردن دیگران ثروت اندوختند، در حالی که فرزندان خانواده‌های نجیب، شأن و منش خود را رها کردند تا جایگاه خود را به عنوان سوداگر تقویت کنند، با افرادی دون شأنشان ازدواج کردند و فرزندان بد سیرت زاییدند.<sup>۳۳</sup> این می‌تواند یک جامعه‌ی بسیار سیال را نشان دهد که جزئیاتش بیشتر به کار ترسیم نقطه مقابل آرمان ساسانی از تعمیم انتزاعی شرایط اجتماعی گسترده یا دراز مدت می‌آید. این مشکلات عمومی جزئیات جامعه‌ی ایرانی در اواخر دوران

26. abar , I, p. 2245. برای تطبیق هویت او با پسر گُشنسپ ماه صفحه‌ی ۷ همین مقاله را نگاه کنید. انوشگان

27. Boyce, p. 39.

28. Farrukhzh dh b. Sumayy

29. 'ilj

30. ass j

31. Bah ras r

32. Nöldeke, p. 352; Tabar , I, p. 1041. منابع عربی مربوط به عراق در این دوره همواره به طور مساعد الفاظ عجم و عیليج را برای ایرانیان استفاده می‌کنند.

33. Boyce, pp. 39, 44.

ساسانی، با چرخش به سوی عراق پیچیده‌تر هم می‌شود. در این جا مدارک اندکی برای حضور تاجران و صنعتگران در میان جمعیت ایرانی وجود دارد. یکی مقابله با به کار گیری غیر ایرانیان و غیر زردشتیان<sup>۳۴</sup> تقریباً در تمام سطوح اداری و نیز مقابله با یک طبقه‌ی رو به رشد از اشراف و درباریان زمیندار مسیحی ایرانی. چگونه چنین مردمی در قالب یک نظام طبقاتی غیر رسمی - که در زمینه‌ی زردشتی<sup>۳۵</sup> یا احتمالاً زروانی معنا داشت - یکپارچه شدند؟ در همان زمان آداب و رسوم اجتماعی تضمین شده‌ی مذهبی زردشتی و سلسه مراتب مغان، بخشی از حضور فرهنگی ایرانیان در عراق بود. به عنوان یک قاعده‌ی کلی، خارج از استقرار متراکم ایرانیان در شرق دجله، زردشتیان در میان افراد پادگان‌های نظامی، ادارات و اشراف زمیندار پیدا می‌شدند. سرشناسان نصیبین در اوایل قرن ششم هنوز زردشتی بودند،<sup>۳۶</sup> و زردشتیان در حیره و حومه‌ی اطراف آن حضور داشتند.<sup>۳۷</sup> از فرات تا انبار، ایرانیان بلند مرتبه در شهرهای سواد و دهقانان حومه، زردشتی بودند. هر جا که سربازان ایرانی در عراق مستقر بودند، زردشتیان نیز حضور داشتند، به ویژه در دژهای امتداد مرز جنوب غربی. در شرق دجله، زردشتیان در شهرها و روستاهای آدیابن<sup>۳۸</sup> و بیث گرمی<sup>۳۹</sup> به سر می‌بردند<sup>۴۰</sup> و اجتماع مهمی از زردشتیان در هالی<sup>۴۱</sup> در رادان<sup>۴۲</sup> وجود داشت.<sup>۴۳</sup> اما با توجه به نمودهای کاستی<sup>۴۴</sup> دین زردشتی و تغییر دین به مسیحیت، این که هویت نواحی استقرار ایرانیان را دقیقاً مطابق با حضور زردشتیان در نظر بگیریم یا حتی ایرانیان مشغول به خدمت دولتی را با زردشتیان یکسان فرض کنیم، عاقلانه نیست.

---

34. non-Magians

35. Magian

36. Scher, II(1), *Patrologia Orientalis*, VII (1950). p. 157. ایرانیان سرشناس اسکان

(J.B. Abbeoos, "Acta Mar Kardaghi", *Analecta Bollandiana*, IX (1890), p. 77). یافته در نصیبین در قرن چهارم توسط شاپور دوم، زردشتی بوده‌اند

37. Chabot, pp. 43, 261; Scher, II (2), p. 549.

38. Adiabene

39. B th Garm

40. Chabot, pp. 4, 16-17, 230, 239-40.

41. H l

42. R dh n

43. Scher, II (1), p. 157.

44. Caste

می‌توان سلسه مراتب روحانی را هم برای تعیین محل زردشتیان و هم اشخاص استفاده کرد، زیرا روحانیون زردشتی هم مسئولیت‌های آیینی و هم قضایی را نسبت به دیگر زردشتیان انجام می‌دادند. موبدان موبد در تیسفون یا هر جایی که شاه حضور داشت مستقر بود، و موبدانی در استان‌های بیث آرَمایی،<sup>۴۵</sup> مَيسان<sup>۴۶</sup> و آدیابن در عراق حضور داشتند.<sup>۴۷</sup> تصور می‌رود داخل هر استان نواحی کلیسایی وابسته، تحت نظارت موبدان فرمانبردار وجود داشته‌اند، اما غیر ممکن است بگوییم آیا آن‌ها با زیر ناحیه‌های اداری عرفی منطبق بودند یا نه و یا این که این نظام تا چه حد در عراق گسترش داشته است. تنها مدارک واقعی برای وجود سطوح پایین‌تر از این نظام در عراق، مربوط به نواحی اسکان متراکم ایرانیان در امتداد دجله و شاخه‌های فرعی آن است. در قرن چهارم، در دوران حکومت شاپور دوم، ارجاعاتی به دو موبد ناحیه<sup>۴۸</sup> در آدیابن که قاضی<sup>۴۹</sup> بودند،<sup>۵۰</sup> و یک مُغ<sup>۵۱</sup> ناحیه<sup>۵۲</sup> که تابع مُغ بزرگ<sup>۵۳</sup> آدیابن بود،<sup>۵۴</sup> وجود دارد. در قرن پنجم، یک موحِط<sup>۵۵</sup> در حالی در رادان به سر می‌برد که در شرح او آمده که دیوان قضاوت<sup>۵۶</sup> را در حضور مردم شهر برگزار می‌کرد.<sup>۵۷</sup>

در عین حال، مدارک اندکی مبنی بر وجود آتشکده‌ها در عراق وجود دارد. آتشکده‌ها در تیسفون و اربیل در قلب سواد نزدیک سورا<sup>۵۸</sup> و یک بنیاد شاهی تأسیس شده توسط پوران در آستینیا<sup>۵۹</sup> نزدیک بغداد وجود داشتند.<sup>۶۰</sup> اما آیین زردشتی که بنا بر سرشتش به خودی خود، برای

45. B th Aram y

46. Mais n

47. Chabot, p. 278; Christensen, p. 118; Hoffmann, pp. 81-8; P. Peeters, "Le passionnaire d'Adiabene", *Analecta Bollandiana*, XLIII (1925), pp. 269, 279, 282.48. *m pa ē dh<sup>e</sup>-ethrawath*49. *dayyan*

50. Abbeloos, p. 75.

51. Magian

52. *mag sh dh<sup>e</sup>-ethr*

53. Archimagos

54. Abbeloos, p. 75.

55. *m pa*56. *B ma*

57. Hoffman, p. 72.

58. S r

59. Ast niy



تأثیرگذار بودن نیازی به مشارکت عمومی نداشت، زردشتیانی حرفه‌ای را به صورت چیزی مانند یک طبقه‌ی روحانی ایجاد کرد، و ایرانیان طبقه‌ی پایین دست‌کم در عراق، اندکی بیش‌تر از مشرکان بودند. مشارکت عمومی تنها هنگام جشنواره‌های سالیانه، زمانی که متون مقدس توسط روحانیون از بر خوانده می‌شد و عموم مردم در رقص‌ها شرکت می‌کردند، رخ می‌داد. وگرنه، انجام آیین و معمولاً سنت‌های اجتماعی زردشتی، موضوعی شخصی یا آدابی خانوادگی بود. شرح بسیار مهمی از یک خانواده‌ی اصیل زردشتی در کرکوک در اواخر قرن ششم وجود دارد که در خانه‌ی خود برای نماز صبح پیرامون آتشگاه گرد می‌آمدند.<sup>۶۱</sup> دین زردشتی در عراق ساسانی اساساً سنتی متعلق به طبقات بالا بود؛ جایی که نجیب‌زادگان و روحانیون مرده‌هایشان را در معرض دید قرار می‌دادند، در هنگام صرف غذا نماز سکوت به جا می‌آوردند، با نزدیکانشان پیمان زناشویی می‌بستند و فرزندانشان آموزش‌های دینی می‌دیدند.

در برابر این دشواری‌ها، بیش‌تر بعید به نظر می‌رسد که صحبت از یک طبقه‌ی اشراف زمیندار ایرانی که خودشان را در قالب یک نظام سلسله‌مراتبی از درجات و رتبه‌ها سازماندهی کرده بودند و موقعیت‌های نظامی، اداری و مذهبی در دولت را در اختیار خود گرفته بودند، معقول باشد. در واقع این دومین بدیلی است که نامه‌ی تنسر ارائه کرده است، آنجا که تمایز مهمی میان نجیب‌زادگان و غیر نجیب‌زادگان وجود دارد. نجیب‌زادگان با لباس‌ها و نمادهای رتبه، شلواری، سربند و اسب‌ها، لباس ابریشمی زنان، خدمتکاران، خانه‌ها و باغ‌هایشان و با حرفه‌ی اصیل شکارگری، از غیر نجیب‌زادگان، به ویژه صنعتگران و بازرگانان، به وضوح متمایز می‌شدند. این ازدواج بینابینی میان نجیب‌زادگان و افراد عادی است که ممنوع بود. نجیب‌زاده‌ای که با یک فرد عادی ازدواج می‌کرد از ارث محروم می‌شد و خرید اموال خانگی یا املاک نجیب‌زادگان برای افراد عادی ممنوع بود.<sup>۶۲</sup> این تفاوت با این واقعیت تشدید می‌شد که اعضای خانواده‌ی شاهی، اشراف بلندپایه، سربازان، هیربدان، دبیران و افراد در خدمت دستگاه شاهی، از مالیات سرانه معاف بودند.<sup>۶۳</sup> سران روحانیت زردشتی، سلسله‌مراتب اداری و نظامی، اشرافیت زمیندار و بنگاه-

---

60. Abbeloos, p. 16; Mas' d , II, p. 544; J. Neusner, *A History of the Jews in Babylonia*, V (Leiden, 1970), p. 24 ; Scher, II (1), . 165.

61. Devos, p. 96.

62. Boyce, pp. 44, 48.

63. Christensen, p. 367; D. Dennett, *Conversion and the Poll Tax in Early Islam* (Cambridge, 1950), pp. 15, 28; F. Lokkegaard, *Islamic Taxation in the*

های دولتی عمدتاً به موجب موقعیتی که در دربار داشتند، همه از اعضای اشراف بلند مرتبه بودند.<sup>۶۴</sup> این وضعیت همچنین در گزارش فرستادن پیام از سوی انوشیروان به تمام کسانی که در عراق و ایران رهبران طبقه‌شان بودند (به ملاکان، ارتشبدان، سربازان و دبیران اصلی)، منعکس شده بود.<sup>۶۵</sup>

جدا از در دسترس بودن چنین چیزِ عموماً نظری‌ای، این بدیل مزیتی افزوده دارد از این قرار که عملاً یافتن و شرح دادن یک سلسله مراتب عمودی مجرد در میان ایرانیان عراق در اواخر دوران ساسانی با رعایایی در پایین آن را ممکن می‌سازد. در رأس این سلسله‌مراتب خود خانواده‌ی شاهی ساسانی قرار داشت که با املاک خالصه‌ی خود که در سراسر سواد پراکنده بود، پشتیبانی می‌شدند.<sup>۶۶</sup> مهم‌ترین شاخه‌ی خانواده‌ی شاهی با زمین‌هایش در عراق سفلی، خاندان نرسی، فرزند یکی از خاله‌های خسرو دوم پرویز بود. نرسی در حدود سال ۶۲۴ تمام استان شاهزاده نشین کسکر را به عنوان تیول (قطعه)<sup>۶۷</sup> دریافت کرد. اموال ویژه‌ی اختصاص داده شده برای پشتیبانی در آن - نرسیان<sup>۶۸</sup> از سوی انبارها تهیه شده و توسط دژِی محافظت می‌شد که حیمای<sup>۶۹</sup> آن نامیده می‌شد و احتمالاً مشابه دار نرسی<sup>۷۰</sup> در ناحیه‌ی کسکر بود. این دژ در زمان فتوح اسلامی در تصرف دختر نرسی، تماج،<sup>۷۱</sup> و شوهرش انوشگان<sup>۷۲</sup> پسر گشنسپ<sup>۷۳</sup> مه بود. وی برادرزاده‌ی نرسی بود و اگر او به عنوان انوشگان پسر هیرید شناسایی شود، این بدین معناست که یک هیرید به نام گشنسپ مه با خواهر نرسی ازدواج کرده یا این که برادر نرسی یک هیرید بود. بسطام بن نرسی،<sup>۷۴</sup> دهقان بُرس<sup>۷۵</sup> در زمان فتوح، احتمالاً پسر این عضو از خانواده‌ی شاهی بوده است.<sup>۷۶</sup>

Classic Period (Copenhagen, 1950), pp. 132, 142; Nöldeke, p. 246; Tabar , I, p. 962; Zotenberg, II, pp. 223-4, 341.

64. Bulsara, p, 50.

65. Zotenberg, II, pp. 224.

66. Tabar , I, pp. 2371, 2540.

67. *qati'a*

68. an-Nirsiy n

69. im

70. D r Nars

71. Tam h j

72. An shag n

73. Gushnaspmah

74. Bist m b. Nars

درست زیر خانواده‌ی شاهی و افرادی که در امتیازات فراوان آن سهیم بودند، شمار اندکی از خانواده‌های بسیار نجیب (واسپوهر، اهل بیوتات)<sup>۷۷</sup> بودند که گمان می‌رود از نوادگان شاهان دست‌نشانده‌ی دوره‌ی اشکانی بوده باشند. گفته شده که آنان اجازه داشتند عنوان «شاه» را حفظ کنند و حق داشتند تاج بر سر گذارند، چرا که نیاکان آن‌ها هم‌تراز ساسانیان بودند.<sup>۷۸</sup> طبق سنت، تنها هفت خانواده این امتیازات را داشتند که مشهودترین آن‌ها حق بر سر گذاشتن قلنسوه‌ای<sup>۷۹</sup> بلند و مخروطی به ارزش ۱۰۰،۰۰۰ درهم بود.<sup>۸۰</sup> هر چند مسعودی تنها از سه خانواده‌ی بزرگ که توسط ساسانیان در سواد مستقر شده بودند صحبت می‌کند،<sup>۸۱</sup> و در ارتباط با پیرامون عراق، در واقع تنها نمایندگان سورن، قارن، مهران و هرمزان را می‌توان یافت.<sup>۸۲</sup> اما در زمان فتوح، افراد دیگری در همان سطح از نجیب‌زادگی در عراق به سر می‌بردند که از میان آن‌ها جالینوس<sup>۸۳</sup>

---

75. Burs

76. Bal dhurī, p. 340; F. Justi, *Iranisches Namenbuch* (Marburg, 1895), p. 17; Tabar, I, pp. 2168, 2245; Zotenberg, III, p. 371. یوستی نام انوشجان بن جوسنسا در 17; Tabar, I, pp. 2168, 2245; Zotenberg, III, p. 371. طبری را شکل معرب انوشگان گشنسپ‌مه در نظر می‌گیرد. انوشگان به معنی "از نسل خاندان انوش"، و نام پدر او که به معنای "نریان ماد" است نشان می‌دهد که خانواده‌ی او تنها برای تکثیر نسل در سواد بوده است. برای بسطام بن بسطام همچنین نام برادر هرمزد چهارم بود که عموی خسرو دوم. 176. Bal dhurī, pp. 259, 457-8; abar, I, p. 2421; and Ya'q b, Ta' r kh, (Leiden, 1883), II, p. 176. پرویز و نرسی بود.

77. v *spuhr, ahl al-buy t t*

78. Lokkegaard, p. 171; Zotenberg, III, p. 448.

79. *qalansuwa*

80. Tabar, I, p. 2025.

81. Mas' di, I, p. 247.

82. Elias of Nasibin, *opus Chronologicum I, Corpus Scriptorum Christianorum Orientalium LXII, Scriptorum Syri, XXI, 56-7; CSCO LXIII, Scriptorum Syri, XXIII, p. 31; abar, I, pp. 2025, 2027, 2534; Thomas of Margh, The Book of the Governors* (London, 1893), II, pp. 150-1; Zotenberg, III, pp. 324-6; Hoffmann, p. 210. (F. Altheim and R. Stiehl, *Ein Asiatischer Staat, Feudalismus unter den Sasaniden und ihren Nachbarn* (Weisbaden, 1954), p. 144; P. Peeters, "Les ex-voto de Khosrau Aparwez à Sergiopolis", *Analecta Bollandiana, LXV, p. 47*) به عنوان نوکیش مسیحی و (Hoffman, p. 95). شهید، مهرام گشنسپ

83. Tabar, I, p. 2341; Zotenberg, III, p. 397.

(گالی‌ینوس؟)<sup>۸۴</sup> و جابان،<sup>۸۵</sup> دو ارتشبد ساسانی، هر دو «شاه» نامیده می‌شدند. همچنین به نظر می‌رسد رستم، ارتشبد ساسانی در قادسیه، به این نخبگان اشرافی تعلق داشته زیرا دارای قَلَنسُوَه- ای به ارزش ۱۰۰،۰۰۰ درهم بود.<sup>۸۶</sup> به نظر می‌رسد مشارکت این نمایندگان طبقه‌ی اشراف بلندپایه در دفاع از عراق، دست‌کم تا حدی از این واقعیت ناشی می‌شد که شماری از این «شاهان» املاکی (ضیاع)<sup>۸۷</sup> در الطّاف<sup>۸۸</sup> داشتند.<sup>۸۹</sup>

در رتبه‌ی بعدی طبقه‌ی شهریان<sup>۹۰</sup> (عربی: شهریجا<sup>۹۱</sup>)، قرار داشت که به این خاطر چنین نامیده می‌شد که صاحب منصب (رَد، شَهریج)<sup>۹۲</sup> مسئول استان (شهر، کوره)<sup>۹۳</sup> از میان آنان انتخاب می‌شد.<sup>۹۴</sup> به نظر می‌رسد که اسپاهبدان<sup>۹۵</sup> و مرزبانان<sup>۹۶</sup> نیز به این مرتبه از اشرافیت تعلق داشتند، چرا که مسعودی آنان را در دومین رتبه‌ی درباریان، درست پس از اشراف بلندمرتبه، قرار می‌دهد.<sup>۹۸</sup> بهترین نماینده‌ی این طبقه در عراق سفلی در پایان دوره‌ی ساسانی، آزادبه بن بانیان بن مهربنداد الهمدانی،<sup>۹۹</sup> مرزبان حیره از سال ۶۱۳ تا ۶۳۰ یا ۶۳۴ بود.<sup>۱۰۰</sup> وی در اطلاعات اندکی که از او داریم این حس را القا می‌کند که شخصی در حال ترقی در سلسله مراتب ایرانی است. او می‌گوید که موقعیت یک «نیمه اشراف‌زاده» و حق به سر گذاشتن یک قَلَنسُوَه به ارزش ۵۰،۰۰۰ درهم همراه با منافع شخصی در نواحی کشاورزی شرق فرات پیرامون امغیشیا<sup>۱۰۱</sup> را به

84. J lin s (Galienus?)

85. Bal dhurī, p. 242; Tabar , I, p. 2032; Ya'q b , II, p. 147.

86. Tabar , I, p. 2340.

87. ' iy

88. a - aff

89. Ibid. , p. 2247.

90. shahr j n

91. Ar. Shah rija

92. Christensen, p. 140; Mas' d , I, p. 247.

93. radh, shahr j

94. shahr, k ra

95. Nöldeke, pp. 446-8; Ya'q b , I, p. 203.

96. Isp hbadhs

97. marzb ns

98. Mas' d , I, pp. 217-18.

99. z dhhbih b. B niy n b. Mihrbund dh al-Hamadn

100. Nöldeke, p. 348; G. Rothstein, Die Dynastie der La miden in al- ra (Berlin, 1899), p. 124; Tabar , I, pp. 1038-9, 2037.

101. Amghishiy

دست آورده بود.<sup>۱۰۲</sup> او همچنین قادر بود ازدواج دخترش با یکی از همسایه‌ها (و مافوق‌های اجتماعی) راه، که ارباب (صاحب)<sup>۱۰۳</sup> سنین<sup>۱۰۴</sup> و عضوی از اشرافیت بلندپایه (یکی از مُلوک)<sup>۱۰۵</sup> بود، تضمین کند.<sup>۱۰۶</sup>

در پایین این سلسه‌مراتب اشرافی، زمینداران کوچک (تُناع، مَری گوری)<sup>۱۰۷</sup> قرار داشتند. مدیران زیر ناحیه‌های روستایی در عراق ساسانی از این طبقه برکشیده شده بودند و چون هر دهستان پیرامون یک روستا (دیه)<sup>۱۰۸</sup> گروه‌بندی شده بود، صاحب منصب مسؤل، یک دیه‌بج<sup>۱۰۹</sup> یا دیه‌بیک<sup>۱۱۰</sup> نامیده شده و تمام طبقه دیه‌کنان<sup>۱۱۱</sup> (عربی: دهاقین)<sup>۱۱۲</sup> نامیده می‌شد. گفته شده که آن‌ها سپس به پنج درجه که هر کدام با لباس‌اش متمایز می‌شد، تقسیم شدند.<sup>۱۱۳</sup> در حالی که هیچ نشانه‌ای از آن‌چه این تمایزات ممکن بود شامل باشد وجود ندارد، دهقانان به عنوان یک طبقه امتیاز سوار شدن بر نوعی اسب موسوم به بردون<sup>۱۱۴</sup> (اسب جنگی) و به دست کردن حلقه‌های زرین داشتند.<sup>۱۱۵</sup> آن‌ها همچنین جزو کسانی بودند که می‌توانستند قَلنسُوَه به سر بگذارند.<sup>۱۱۶</sup> هر چند غیر ممکن است که پنج رتبه‌ی جداگانه‌ی دهقانان را شناسایی کنیم، یک تفاوت عملی

---

102. Tabar , I, p. 2037.

103. *ib*

104. Sinn n

105. *mul k*

106. *Ibid.* , p. 2233; Ya'q b , II, p. 163.

107. *tunn ' mar g ry*

108. *d h*

109. *d h j*

110. *d h k*

111. *d h k n n*

112. Ar. *dah q n*

113. Christensen, p. 140; Lokkegaard, p. 168; Mas' di, I, pp. 247-8.

114. *birdhawn*

115. Bal dhuri, p.271. دهقانان همچنین مسؤل فهرستی از مردان جوان متمایل به خدمت نظامی (Lokkegaard, p. 169) بودند تا به عنوان پیاده‌نظام به خدمت گرفته شوند ایجاد دهقانان را بخشی از برنامه‌ی بازسازی خسرو یکم انوشیروان به عنوان اشراف زمیندار که برای ارتش سواره‌نظام فراهم می‌کردند، در نظر می‌گیرد.

116. abar , I, p. 2067. (Scher, حتی جاثلیق نسطوری سابهریشو\* یک قَلنسُوَه بر سر می‌گذاشت. II (2), pp. 49a, 494).

\*. Sabhr sh

مهم میان کسانی که در شهرها زندگی می‌کردند و املاکشان را به عنوان ملاکان غایب مدیریت می‌کردند و کسانی که در املاکشان در حومه‌ی شهر زندگی می‌کردند، وجود داشت.

یکی از بهترین نمونه‌های اقامت نجیب‌زادگان دارای املاک روستایی در شهر در پایان دوران ساسانی، خانواده‌ی مه‌رام گُشنَسپ/گوارگیس<sup>۱۱۷</sup> بود. پدر او /استاندار<sup>۱۱۸</sup> نصیین و پدر بزرگش بخشدار انطاکیه‌ی نو در زمان خسرو انوشیروان بود؛ در حالی که خانواده مالک روستای یَقوریا<sup>۱۱۹</sup> در نیشتر<sup>۱۲۰</sup> نستر<sup>۱۲۱</sup> در سواد بودند، مه‌رام گُشنَسپ صاحب خانه‌ای در پایتخت بود و یک مباشر مسیحی مسئول روستاها و دیگر اموال او بود.<sup>۱۲۲</sup> هر چند او عضوی از نجیب‌زادگان بلندپایه بود، همان‌الگو توسط دهقانان ساکن انبار،<sup>۱۲۳</sup> کسکر،<sup>۱۲۴</sup> کرکوک<sup>۱۲۵</sup> و حیره دنبال می‌شد. در زمان فتوح، دهقانان حیره دارای املاکی (صیاع)<sup>۱۲۶</sup> در سوی دیگر فرات در قلمرو امغیشیا بودند.<sup>۱۲۷</sup>

بیرون از شهرها دهقانانی فرو رتبه‌تر هم وجود داشتند که زیر نظر مقامات مسئول، در سرتاسر دهات و زیر ناحیه‌های روستایی پراکنده بودند. در زمینه‌ی فتوح، به «دهقانان روستاها» در بیلاقات پیرامون امغیشیا؛<sup>۱۲۸</sup> دهقانان دشت میسان؛<sup>۱۲۹</sup> در قلمرو میان حیره و کسکر<sup>۱۳۱</sup> و ایرانیان کُوار دجله<sup>۱۳۲</sup> که برای دفاع در زمین‌هایشان توسط شخصی سرشناس از اَبَدقُباد<sup>۱۳۳</sup> به نام

117. Mihr mgushnasp/Giwarg s

118. *istand r*

119. Paq ry

120. Nan sh r

121. Nistar

122. Braun, p. 223; Christensen, pp. 489-90; Hoffman, p. 95

123. abar , I, p. 2203.

124. Zotenberg, III, p. 373.

125. Devos (p. 95). دیوس، پدر شیرین شهید را به عنوان یک دهقان شناسایی می‌کند.

126. *iy '*

127. Bal dhuri, p. 251; abar , I, p. 2036; Yaq t, I, p. 363; Zotenberg, III, p. 331.

128. Tabar , I, p. 2037; Zotenberg, III, pp. 330-1.

129. Dast-i Mais n

130. Bal dhuri, p. 342; Zotenberg, III, pp. 402-3.

131. Tabar , I, p. 2030.

132. Kuwar Dijla

133. Abadhqub dh

فَیْلَکَانَ<sup>۱۳۴</sup> رهبری می‌شدند، اشاراتی وجود دارد.<sup>۱۳۵</sup> به نظر می‌رسد ارتشبدی به نام اندرزگر<sup>۱۳۶</sup> نماینده‌ی این طبقه بود. او یکی از زمینداران محلی (تُنَّا)<sup>۱۳۷</sup> بود که در سواد زاده شد، و به ویژه این واقعیت ذکر شده که او نه در پایتخت (مدائن) زاده شد و نه رشد و نمو کرد.<sup>۱۳۸</sup> در این سطح، در جایی که دهقانان برای ادغام با سران روستاها ظاهر می‌شوند، این طبقه منحصرأً ایرانی نبود و امکان داشت دهقانان آرامی و عرب نیز در زمان فتوح یافت شوند.<sup>۱۳۹</sup>

همچنین شواهدی برای اسکان رعایای ایرانی در عراق اواخر دوره‌ی ساسانی وجود دارد. به نظر می‌رسد که حضور آنان در امتداد دجله‌ی سفلی در کسکر و میسان نسبتاً شایع بوده،<sup>۱۴۰</sup> و اشاره‌ای به یک روستای کامل واقع شده در نزدیک کسکر در اوایل قرن هفتم وجود دارد که ساکنان آن از نسل مردمی بودند که به زور از خراسان به آنجا آورده شده بودند (احتمالاً به عنوان بخشی از کسانی که پس از شورش مزدکی توسط قباد یکم نقل مکان داده شدند).<sup>۱۴۱</sup> همچنین به نظر می‌رسد که رعایای ایرانی اطراف پایتخت وجود داشتند. فرخزاد بن سومای پیش‌تر مورد توجه واقع شد، و در محاصره‌ی بهورسیر (وه اردشیر) توسط سعد بن وقاص در ۱۶/۶۳۷ شمار زیادی از رعایای ایرانی (علوج اهل فارس)<sup>۱۴۲</sup> در روستاها و نیزارهای بیرون شهر دستگیر شدند و

---

134. Failak n

135. Ibid. , p. 2386; Ya'q b , II, p. 166.

136. Andarzaghar

137. tunn

138. Tabar , I, p. 2029.

۱۳۹. در زمان فتوح، دهقان آرامی، سلویا بن نیستونا\* ارباب قوس الناطف\*\* و بیشتر زمین میان دوشاخه‌ی

فرات در سواد حیره بود , (Ab Y suf, p. 225; Bal dhurī, pp. 244-5; Tabar , I, pp. 2017, 2019, 2049-52; Yaq t, I, pp. 483-4).

۱۴۰. همچنین اشاره‌ای به یک دهقان عرب که در زمان فتوح در

عین التمر\*\*\* کشته شد وجود دارد. (Ab Y suf, p. 226).

\*. Sal b b. Nist n

\*\* . Quss an- Na if

\*\*\*. 'Ain at-Tamr

۱۴۰. مادر زیاد و والدین حسن البصری از ایرانیان فرو مرتبه و اهل این بخش از عراق بودند (Bal dhurī, p.

141. Scher, II (2), pp, 587-8.

142. 'ulij li-ahli F rs

تنها پس از ضمانت شیرزاد،<sup>۱۴۳</sup> دهقان ساباط<sup>۱۴۴</sup> آزاد گشتند.<sup>۱۴۵</sup> اندکی بعد، در زمینی سقوط مدائن، اشاره‌ای به برخی افراد عادی (اعلاج)<sup>۱۴۶</sup> بیرون شهر که به یک سوار ایرانی مستقر در آنجا «تعلق» داشتند، وجود دارد.<sup>۱۴۷</sup>

بنابراین در پایان دوران ساسانی، ایرانیان به طور متمرکز در امتداد خط زاگرس به عنوان گسترش اسکان ایرانیان در فلات، در یک فضای دفاعی در امتداد مرز جنوب غربی به عنوان سربازان پادگان، در شهرهای بزرگ و شهرستان‌ها به عنوان مدیران و ملاکان غایب و در املاک پراکنده در سراسر حومه‌ی انبار تا فرات و حلوان تا حیره به عنوان سرشناسان زمیندار کوچک، پیدا می‌شدند. آنان در یک نظام سلسله‌مراتبی درجه‌بندی شده سازماندهی شده بودند: خانواده‌ی شاهی و به دنبال آن اشراف بلندپایه، شهراريجا و سرانجام دو رتبه از دهقانان. در پایین، جماعت رعایا بودند که برخی از آنان اصالتاً ایرانی اما احتمالاً آرامی شده بودند. دست کم معقول است گمان کنیم که در اوایل قرن هفتم تنها اغلب واردشوندگان اخیر هنوز ایرانی بودند.

فتوح اسلامی به طور جدی ماهیت حضور ایرانیان در عراق قرن هفتم را تغییر داد اما پیش از ارزیابی مناسب تأثیرات آن باید توجه به دو تحول پیش از اسلام را مقدم داشت. تصور عمومی چنین است که یک تغییر جمعیتی از نواحی شرق دجله به تمرکزهای شهری تازه، پیرامون شهرهای پادگانی بصره و کوفه در عراق سفلی است که ایرانیان را همانند غیر ایرانیان در عراق تحت تأثیر قرار داده بود. اما به نظر می‌رسد کاهش جمعیت نواحی شرق دجله تا رود دیاله و سیستم آبراه نهروان پیش از فتوح آغاز شده و نتیجه‌ی جنگ‌های ایران و بیزانس در دوران پادشاهی خسرو دوم پرویز بود. به گفته‌ی رابرت آدامز<sup>۱۴۸</sup> «...مقایسه‌ای میان اسکان در دوره‌ی ساسانی با اوایل دوران اسلامی روشن می‌سازد که واپس‌نشینی اساسی پیش از دوره‌ی اسلامی هم در گستره و هم در تراکم اسکان،» در این بخش از عراق رخ داده است.<sup>۱۴۹</sup> تقریباً ۵۸ درصد بخش مسکونی ناحیه‌ی دیاله زودتر از سقوط ساسانیان دوباره مسکونی نشد و بیشترین اسکان در این ناحیه در اوایل دوره‌ی اسلامی تنها ۶۴ درصد آن چیزی بود که پیش از پایان دوره‌ی

143. Sh rz dh

144. S b

145. Tabar , I, pp. 2426-7.

146. a' l j

147. Ibid., pp. 2442-3.

148. Robert Adams

149. R. Adams, Land behind Baghdad (Chicago, 1965), p. 74.



ساسانی بوده است.<sup>۱۵۰</sup> موقعیت هیچ یک از سایت‌های اوایل دوره‌ی اسلامی لزوماً با سایت‌های متأخر ساسانی در همان ناحیه منطبق نیست. باز هم طبق گفته‌ی آدامز: «... انتهای سکونتگاه‌های ساسانی و اوایل اسلامی در این نواحی اغلب در امتداد شاخه‌های همان آبراه منظملاً یکی در میان قرار دارند. از آنجا که در اغلب موارد سایت‌های اوایل اسلامی تازه پس از دوران ساسانی مسکون شدند، حاکی از آن است که این متروکه شدن در دوره‌ی ساسانی با یک تحول اجتماعی کافی برای در هم شکستن سنت اقامت در بیشتر سایت‌های ساسانی مرتبط بوده است؛ از سوی دیگر، اسکان در اوایل دوران اسلامی در امتداد همان آبراه‌ها و تقریباً قابل مقایسه با تراکم جمعیت، نشان می‌دهد که بازه‌ی بلااستفادگی نمی‌توانسته خیلی زیاد باشد.»<sup>۱۵۱</sup>

آدامز «تحول اجتماعی کافی برای در هم شکستن سنت اقامت» را با لشکرکشی هراکلیوس، امپراتور بیزانس، در جلگه‌ی دجله در ۶۲۷ و ۶۲۸ شناسایی کرده است.<sup>۱۵۲</sup> در مرحله‌ی اول، نه تنها کشاورزی بلکه زندگی شهری نیز در این بخش از عراق در طول قرن هفتم در نتیجه‌ی طاعون، زمین لرزه و قحطی تنزل یافته بود. روستای نهر زوار<sup>۱۵۳</sup> نزدیک اوکبرا<sup>۱۵۴</sup> در زمان پادشاهی شیرویه (قباد دوم، ۹-۶۲۸) متروک شد و یک شیخ کلیسا به نام دیوید در کلیسای روستای بیث دقلی<sup>۱۵۵</sup> در بیث گرمی<sup>۱۵۶</sup> ساکن بود.<sup>۱۵۷</sup> در وحله‌ی دوم، جاری شدن گسترده‌ی سیل در نواحی پایین کسکر در ۶۲۸ باید دارایی‌های خاندان نرسی را تحت تأثیر قرار داده باشد، دیگر چه رسد به رعایای آنجا.

بلافاصله پس از این تحولات، فتوح اسلامی مسئول تغییراتی در پراکندگی جمعیت ایرانیان در عراق ناشی از مرگ، اسارت، فرار و مهاجرت است. یکی از مهم‌ترین نتایج فتوح ناپدید شدن فیزیکی، چه از طریق کشته‌شدن در میدان نبرد یا فرار کردن شمار زیادی از سربازان و اشراف

---

150. Ibid., pp. 81, 99.

151. Ibid., pp. 81-82.

152. Adams, p. 81; Agapius of Manbij, *Kitab al-Unw n*, در پرداخت مالیات Patrologia Orientalis, VIII (1912), p. 464; Nöldeke, pp. 294-6; Scher, II (2), pp. 241-2; abar, I, pp. 1003-5; Zotenberg, II, p. 308.

153. Nahr Z war

154. Ukbar

155. B th Daql

156. B th Garm

157. Hoffmann, pp. 77-8.

ایرانی و خود خانواده‌ی شاهی بود. متأسفانه آمار و ارقام ثبت شده در گزارش‌های عربی از فتوح تماماً بر طمطراق و افسانه‌ای است و تنها به تأکید بر گستردگی از هم پاشیدگی خدمت می‌کند. طبق سنت عربی، می‌گویند خالد بن ولید در نخستین عملیات تجسسی که از یمامه در امتداد مرز عراق سفلی به پیش رفت، ۷۰،۰۰۰ نفر را که عمدتاً اهل امغشیا بودند در اولس<sup>۱۵۸</sup> کُشت. سپس خود امغشیا ویران شد و باقیمانده‌ی جمعیت آن در حومه‌ی شهر پراکنده شدند.<sup>۱۵۹</sup> پس از سقوط حیره، فرخ‌بنداد<sup>۱۶۰</sup> فرماندهی یک گروهان از سواره‌نظام ایرانی در بانیقی<sup>۱۶۱</sup> کشته شد و نیروهای او پا به فرار گذاشتند.<sup>۱۶۲</sup> در عین التمر، نیروی اصلی ایرانیان تحت فرماندهی مهران بن بهرام چوبین پس از درهم شکستن نیروهای کمکی عربشان توسط خالد، گریختند و زمانی که موضعشان سقوط کرد، تمام مدافعان کشته شدند.<sup>۱۶۳</sup> در انبار، پس از درگیری بیرون شهر، سربازان پادگان تحت فرماندهی شیرزاد رخصت عقب‌نشینی یافتند و تمام مایملکشان را پشت سر خود رها کردند.<sup>۱۶۴</sup> در امتداد مرز سوریه، سه قلعه‌ی حوصید،<sup>۱۶۵</sup> خَنافیس<sup>۱۶۶</sup> و موصیح<sup>۱۶۷</sup> مطیع شدند. در حوصید، شمار بسیاری از ایرانیان همراه با دو فرمانده به نام‌های زرمهر<sup>۱۶۸</sup> و روزبه<sup>۱۶۹</sup> کشته شدند، در حالی که در موصیح تمام افراد پادگان تحت فرماندهی مهبودان<sup>۱۷۰</sup> در

158. Ullais

159. abar , I, pp. 2036-7. - ابویوسف(صص. ۲۰-۲۱۹) تا حدی به طور خلاصه می‌گوید خالد پادگان - های ایرانی در الاودیپ\* و نجف را قتل عام کرد، زنان و کودکانشان را به اسارت گرفت و در برابر پرداخت مالیات سرانه با مردم قادسیه صلح کرد.

\*al-'Udhaib

160. Farrukhband dh

161. B niqiy

162. Ab Y suf, p. 225; Bal dhuri, p. 244. طبق وقایع‌نامه‌ی سیرت\*، وقتی مسلمانان حیره (Scher, II (2), p. 625) را فتح کردند، ایرانیان آنجا را کشتند اما با توجه به باقی ماندن دهقانان در حیره، منظور تنها باید افراد پادگان بوده باشد.

\*. Chronicle of Siirt

163. Ab Y suf, p. 226; abar , I, pp. 2063-4.

164. abar , I, p. 2060.

165. u aid

166. Khan fis

167. Mu ayyakh

168. Zarmihr

169. R zbih

170. Mahb dh n

یک حمله‌ی سحرگاهی کشته شدند.<sup>۱۷۱</sup> از سوی دیگر، انوشگان پسر گشنسپ‌مه برای مردم داخل قلعه‌اش از خالد امان خواست.<sup>۱۷۲</sup>

حمله‌ی خالد، با ضدحمله‌ی ایرانیان در سواد دنبال شد که در آنجا پیمان‌های موقتی که مقامات محلی با مسلمانان بسته بودند، توسط ایرانیانی که تلاش می‌کردند مرز را اعاده کرده و دوباره نیروها را برای دفاع از سواد گرد آوردند، با زور یا به شکل‌های دیگر نقض شد. نرسی که شخصاً مسئول حفاظت از منافع خانواده‌ی شاهی در عراق سفلی بود، همراه با بیندوی<sup>۱۷۳</sup> و تیروی<sup>۱۷۴</sup>، دو پسر بسطام، عمومی خسرو پرویز، که عموزاده‌های او بودند، تلاش کرد مقاومت محلی را برای حفظ کسکر از حمله‌ی مسلمانان سازماندهی کند.<sup>۱۷۵</sup> ضربات تند و متقابل ایرانیان با موفقیت در نبرد پل که سپاه اسلام به فرماندهی ابوعبید قاطعانه شکست خورد و خود وی به قتل رسید، تحت شعاع قرار گرفت. پس از آن فرماندهی نیروهای اسلام به المثنی بن حارثه<sup>۱۷۶</sup> رسید که توانست ایرانیان را با یک رشته تاخت و تاز از پا درآورد و سرانجام آنان را در نبرد بویب<sup>۱۷۷</sup> شکست دهد. تنها پس از بویب بود که پُست‌های مرزی ایرانی (مناظر)<sup>۱۷۸</sup> در امتداد سرحد صحرائی مطیع شدند، به ویژه مَلِیقیا<sup>۱۷۹</sup> و مواضعی در الطاف.<sup>۱۸۰</sup>

مسأله‌ی نواحی فرات تنها در نبرد قادسیه قطعی شد، یک فاجعه‌ی نظامی برای ایرانیان که ارتشبدشان رستم، در میدان نبرد به خاک افتاد و ارتششان شکست خورد. فراریان توسط فرماندهان مسلمان، زُهره<sup>۱۸۱</sup> و قَعَقاع<sup>۱۸۲</sup> تعقیب شدند که گفته شده آن‌ها را در هر روستا، نيزار و ساحل رودخانه‌ای که یافتند، کشتند.<sup>۱۸۳</sup> بازماندگان ارتش ایران تحت فرماندهی نخیرجان،<sup>۱۸۴</sup>

---

171. Ibid. , pp. 2068-70.

172. Bal dhuri, p. 340.

173. Bindawai

174. Tirawai

175. abar , I, pp. 2168-9; Zotenberg, III, p. 371.

176. al-Muthann b. ritha

177. Buwaib

178. man ir

179. Mal qiy

180. Bal dhuri, p. 254.

181. Zuhra

182. Qa'q '

183. abar , I, p. 2341.

184. Nakh rj n

مهران الرازی،<sup>۱۸۵</sup> هرمزان<sup>۱۸۶</sup> و فیروزان<sup>۱۸۷</sup> در بابل<sup>۱۸۸</sup> گرد آمده و سعی در ایستادگی داشتند. فیروزان توسط بقیه در رأس حمله قرار گرفت اما آنان از پیشقراول سپاه اسلام به فرماندهی زهره شکست خوردند و بار دیگر پراکنده گشتند.<sup>۱۸۹</sup> هرمزان به اهواز و املاکش در مهرجان قَدَق<sup>۱۹۰</sup> عقب‌نشینی کرد و فیروزان به نهاوند گریخت و در آنجا گنجینه‌های شاهی را ضبط کرد،<sup>۱۹۱</sup> در حالی که نیروهای زهره ایرانیانی را که به سوی پایتخت می‌گریختند، تعقیب می‌کردند. وقتی او ایرانیان را از سورا راند، دو نجیب‌زاده‌ی دیگر، فیومان<sup>۱۹۲</sup> از میسان و فرخان<sup>۱۹۳</sup> از اهواز، کشته شدند.<sup>۱۹۴</sup> در کوئا،<sup>۱۹۵</sup> شهریار دهقان الباف<sup>۱۹۶</sup> پس از آن که توسط نخیرجان تبعید شد، به قتل رسید. نخیرجان همراه با مهران الرازی به مدائن گریخت.<sup>۱۹۷</sup>

در همان حال که سپاه اصلی اسلام به فرماندهی سعد به سمت پایتخت پیشروی می‌کرد، ایرانیان تلاش کردند ایستادگی دیگری صورت دهند. در صابات<sup>۱۹۸</sup> یک دسته‌ی کامل از سربازان که سوگند خورده بودند بیش از دولت ایران زندگی نکنند، قلع و قمع شدند.<sup>۱۹۹</sup> پس از تلاشی مختصر برای دفاع از بهورسیر، شهر توسط نخیرجان و مهران الرازی همراه با پادگان تخلیه شد، که به ساحل شرقی دجله عقب نشستند و پل‌های شناور پشت سر خود را بردند.<sup>۲۰۰</sup> در آن سوی رودخانه، نیمه‌ی شرقی مدائن، پیش از آن که ایرانیان دوباره آنجا را تخلیه کنند، در معرض

185. Mihr n ar-R z

186. Hurmuz n

187. Fairuz n

188. B bil

189. Ibid. , pp. 2420-1.

190. Mihrj n Qadhaq

191. Ibid. , p. 2521.

192. Fayum n

193. Farrukh n

194. Ibid., pp. 2421-2.

195. K th

196. al-B b

197. Ibid., pp. 2421, 2423. در همین زمان نیروهای ایرانی مستقر در عراق علیا، به ویژه در سنجار،

(Ab Y suf, p. 64) موضع خود را ترک کردند

198. b t

199. abar , I, pp. 2359, 2425. آنان یگانی ویژه بودند که توسط شهبانو پوران شکل داده شده بود.

و توسط مردی از برگزیدگان وی فرماندهی می‌شدند

200. Ibid., pp. 2421, 2429.

محاصره‌ی یک ماه و نیمه‌ی سعد بود. در این زمان نه تنها نیروهای پادگان، بلکه خانواده‌ی شاهی و اشراف نیز به سرکردگی یزدگرد سوم گریخته بودند.<sup>۲۰۱</sup> در حالی که گفته شده فرخزاد پشتیبانی را در حمله به مدائن رها کرده بود،<sup>۲۰۲</sup> مهران و نخیرجان مسئول خارج کردن گنجینه‌های شاهی شده بودند.<sup>۲۰۳</sup> اکنون جاده‌ی مدائن تا حلوان با فراریان و سربازان مسدود شده بود، در حالی که پیشقراول سپاه اسلام پشت سر آنان پرسه می‌زد و سرگردانان را قلع و قمع کرده و جنگ‌افزارها و دیگر مایملکشان را به عنوان غنیمت جمع‌آوری می‌کرد.<sup>۲۰۴</sup> در میانه‌ی راه حلوان، پیشقراول ایرانی تلاش کرد عقب‌نشینی را پوشش دهد. بار و بُنه و وابستگان ارتش ایران در خانقین<sup>۲۰۵</sup> سنگربندی شدند، در حالی که آنچه باید یک نیروی عمده‌ی ایرانی بوده باشد به فرماندهی خورزاد<sup>۲۰۶</sup> برادر رستم با نیروی ۱۲،۰۰۰ نفری مسلمین به فرماندهی هاشم بن عتبہ بن ابی وقاص<sup>۲۰۷</sup> در جُلولا<sup>۲۰۸</sup> درآویخت. سنت عربی ادعا می‌کند ایرانیان در جُلولا متحمل ۱۰۰،۰۰۰ نفر تلفات شدند. در هر صورت، این دومین فاجعه‌ی عمده بود، در حالی که اموال و متعلقات آنان در خانقین بدون محافظ رها شده بود. در همان حال که هاشم در جُلولا مانده بود، یک دسته‌ی ضربتی تحت فرمان قعقاع بن عمرو، بازماندگان را تا خانقین تعقیب کرده و هر مرد جنگی‌ای که گرفتار شد را، از جمله مهران الرازی که از جُلولا گریخته بود، کشتند.<sup>۲۰۹</sup> یزدگرد زمانی که خبر شکست در جُلولا و مرگ مهران را شنید، حلوان را به سوی ری ترک کرد و سربازانش را در حلوان تحت فرماندهی خسروشوم<sup>۲۱۰</sup> رها کرد. آخرین درگیری عمده در

---

201. Bal dhuri, p. 263; abar, I, pp. 2357-8, 2439, 2441-2; Tha' libi, p. 739; Ya'q b, II, pp. 165.

202. Tha' libi, p. 739.

203. abar, I, pp. 2439-40.

204. Ibid., pp. 2440, 2446-7; Zotenberg, III, p. 415.

205. Kh niq n

206. Khurraz d

207. H shim b. 'Utba b. Ab Waqq

208. Jal l

209. Bal dhuri, pp. 264-5; abar, I, pp. 2460, 2464, 2473. فیروزان گریختن از جُلولا.

را مدیریت کرد اما جایی در امتداد مسیر، مطمئناً پس از سقوط مدائن، مردی به نام نخیرخان در دیرکعب \* شکست (Bal dhuri, pp. 262) خورد و کشته شد. او به احتمال زیاد با نخیرجان یکی باشد.

\*. Dair Ka'b

210. Khusrawshun m

مبارزات، نبرد در قصر شیرین میان خسروشُوم و قعقاع بود که ایرانیان دوباره شکست خوردند و خسروشُوم پا به فرار گذاشت.<sup>۲۱۱</sup>

تقریباً همزمان با لشکرکشی سعد در میان عراق مرکزی، یک اردوکشی جداگانه به فرماندهی عتبی بن غزوان<sup>۲۱۲</sup>، آشفته‌گی مشابهی ایجاد کرد که عمدتاً نیروهای پادگان‌های ایرانی و نجبای محلی را در عراق جنوب شرق تحت تأثیر قرار داد. گفته شده تمام ۴،۰۰۰ سواری (أسوار)<sup>۲۱۳</sup> که همراه با ارباب (صاحب) فرات در پایگاه بصره به عتبی حمله کرده بودند، کشته شدند و ارباب فرات به اسارت درآمد.<sup>۲۱۴</sup> مرزبان دشت میسان اسیر شده و توسط عتبی کشته شد،<sup>۲۱۵</sup> و در مدار<sup>۲۱۶</sup> یک نیروی ایرانی با ۳،۰۰۰ نفر تلفات هزیمت یافت، در حالی که مرزبان و ارباب (صاحب) مدار به اسارت درآمد و سر بُریده شد.<sup>۲۱۷</sup>

موقعیت ایرانیان در عراق همچنین با شیوه‌ی مسلمانان در به اسارت گرفتن غیر نظامیان و وابستگان ارتش و دیوان ایران تغییر کرد. رعایا عموماً تا زمانی که مقاومت نمی‌کردند مورد آزار و اذیت قرار نمی‌گرفتند. مسلمانان عمدتاً به اسیر کردن فرزندان نظامیان که راه و روش‌های ایرانی را می‌شناختند علاقه‌مند بودند.<sup>۲۱۸</sup> دست کم در عمل دو نمونه از این اقدام وجود دارد. در مورد نخست، در جریان فتح عراق علیا، مرزبانی اسیر و به مرگ سپرده شد اما فرزندانش امان داده شدند.<sup>۲۱۹</sup> در دومین مورد، در جریان سرکوبی شورش‌های درنهر تیرا<sup>۲۲۰</sup> در مرز بین سواد بصره و

211. abar , I, p. 2473.

212. 'Utba b. Ghuzw n

213. usw r

214. Ibid., p. 2379.

215. Ibid., pp. 2385-6.

216. Madh r

217. Bal dhuri, p. 342; Ibn Sa'd, Kit b at-Tabaq t al-Kabir (Leiden, 1915), VII (1), p. 3: abar , I. p. 2028. پس از بازگشت عتبی به مدینه، یکی از دهقانان میسان که امان داده شده بود، شورش کرد و توسط مغیره بن شعبه\* در المنعرج\* کشته شد (Bal dhurī, p. 343).

\*. al-Mun'araj

\*\* . Mugh ra b. Shu'ba

218. abar , I, pp. 2026, 2031.

219. A. Mingana, Sources syriaques (Leipzig, 1908), p. 230.

220. Nahr T r

اهواز در ۲۳/۶۴۴، شصت مرد جوان (علام) <sup>۲۲۱</sup> که فرزندان دهقانان بودند به اسارت گرفته شدند. هر چند در این مورد، فدیة ی جوانان پرداخت شد و میان مسلمین تقسیم گشت. <sup>۲۲۲</sup>

نخستین نتیجه ی اسارت، حذف فیزیکی شمار بسیاری از زنان و کودکان ایرانی از عراق بود. بسیاری از آنان با دیگر غنائیم به مدینه فرستاده شدند. به گفته ی یعقوبی، خالد در کسکر و بانیقی <sup>۲۲۳</sup> اسیر گرفت. <sup>۲۲۴</sup> گفته شده در اولیس اسرای گرفته شدند که تا پیش از آن هرگز سابقه نداشت <sup>۲۲۵</sup> و در عین التمر، پس از قتل عام نیروهای پادگان، تمام غیر نظامیان داخل قلعه را به اسارت گرفتند. <sup>۲۲۶</sup> پس از آن که خالد عازم سوریه شد، در مبارزاتی که منجر به نبرد پل شد، اسرای بیشتری در زندورد <sup>۲۲۷</sup>، <sup>۲۲۸</sup> و بیتیق <sup>۲۲۹</sup> در نهر جَوَبَر <sup>۲۳۰</sup>، <sup>۲۳۱</sup> گرفته شدند. در این زمان بود که کاروان مشایعت کننده ی دختر آزاده به سوی شوهر تازه اش توقیف شد و او همراه با سی زن از دهقانان و یکصد خدمه به اسارت درآمد. <sup>۲۳۲</sup> پس از سقوط اُبله <sup>۲۳۳</sup> به دست عتبی بن غزوان نیز اسیرانی گرفته شد. <sup>۲۳۴</sup>

هر چه مسلمانان بیشتر در عراق می ماندند، کمتر احتمال می رفت که اسیران را به مدینه - پس فرستند. نتیجه ی لشکرکشی های موفقیت آمیز سپاهیان اسلام در شرق و شمال که منجر به اشغال دائمی شده بود، بازآرایی جمعیت ایرانیان در عراق بود. بستگان ارتش ایران که در جلولا

---

221. *ghul m*

222. *abar*, I, pp. 2710-11.

223. *B niqiy*

224. *Ya'q b*, II, p. 147.

225. *Ab Y suf*, pp. 219-20; *abar*, I, pp. 2036-7.

226. *abar*, I, pp. 2063-4. این اسرا که احتمالاً بستگان افراد پادگان ایرانی بودند باید از اسرای عرب

که از شهر عین التمر گرفته شدند، متمایز شده باشند

227. *Zandaward*

228. *Bal dhuri*, p. 251.

229. *B t q*

230. *Nahr Jawbar*

231. *abar*, I, p. 2170.

232. *Ibid.*, p. 2233; *Ya'q b*, II, p. 163.

233. *Ubullla*

234. *abar*, I, pp. 2384-5. همچنین گفته شده که خالد، معقل بن مقرر المزنی\* را برای گرفتن

(*Ibid.*, p. 2025). غنیمت و اسیر به اُبله فرستاده بود

\*. *Ma'qil b. Muqarrin al-Muzan*

شکست خوردند در خانقین به اسارت درآمدند و گفته شده که دختر یا نوهی خسرو دوم پرویز به نام منیژه در میان اسرا بوده است. از آنجا که اسرا به مدینه بر می‌گشتند و در نهایت در کوفه ساکن می‌شدند، دلیل خوبی وجود دارد تا گمان کنیم دست کم شماری از زنان و کودکان اسیر ایرانی نیز در کوفه ساکن بودند.<sup>۲۳۵</sup> برخی از کهنه سربازان قادسیه نیز در بصره ساکن بودند، بنابراین همچنین معقول است گمان کنیم برخی از این اسرا در آنجا اسیر شده‌اند. یکی از بهترین نمونه‌های شیوهی اسارت ایرانیان که در داخل عراق جا به جا شدند، ماجرای یوسف هَزیه<sup>۲۳۶</sup> است. پدر او موبد نمرود<sup>۲۳۷</sup> در عراق علیا بود و زمانی که شهر در برابر سپاه اسلام سقوط کرد، یوسف که در این زمان کودکی هفت ساله بود همراه با ۱۳۰ تن دیگر اسیر شد. او سرانجام به عربی از سنجار فروخته شد که وی را ختنه کرد اما سه سال بعد آن عرب مُرد و فرزندانش یوسف را به یک مسیحی در قَردو<sup>۲۳۸</sup> به نام کیریاکوس<sup>۲۳۹</sup> فروختند. یوسف در میان اهل خانه بزرگ شد و توسط راهبان یک صومعهی مجاور به مسیحیت گروید و توسط اربابش آزاد گشت.<sup>۲۴۰</sup>

---

علاوه بر اسرایی که در خانقین گرفته شدند، شماری از 235. abar , I, pp. 2359, 2464, 2473. گفته شده که سعد ۱۲۰۰۰ سوار (Ibid., p. 2340) سواران ایرانی نیز در هنگام خروج از بهوزسیر دستگیر شدند یکی از زنانی که در جلولا اسیر شد، مادر ابو عمرو عامر الشعبی (Ibid., p. 2451) ایرانی را در مدائن اسیر کرد حضور این مردمان در کوفه همچنین توسط (MacGuckin de Slane, Ibn Khallikan; s Biographical Dictionary (New York and London, repr. 1961), II, pp. 4-6) بن شراهیل\* بود شجره‌نامهی ابوالقاسم حمّاد (حمّاد الراویه) بن ابی لیلا شاپور بن المبارک بن عبید الدیلمی الکوفی\*\* (تولد ۱۴- (Ibid., p. ۹۵/۷۱۳، وفات ۱۵۵/۷۷۲) که مولی قبیلهی عرب بکر بن وائل\*\*\* در کوفه بود نیز اظهار شده است در میان اهل سنت اولیه در کوفه یک مولی طایفه‌ی بنی والبه\*\*\*\* از قبیله‌ی اسد به نام هرمز ابو خالد (Ibn Sa'd, VI, p. 159) الوالی\*\*\*\*\* به سر می‌برد که سنت‌های اقتدار علی بن ابی طالب را نقل می‌کرد

\*. Ab 'Amr ash-Sha'b b. Shar hil

\*\* Ab l-Q sim amm d ( amm d ar-R wiya) b. Ab Laila S p r b. al-Mub rak b. 'Ubaid ad-Dailam al-K f

\*\*\*. Bakr b. Wa'il

\*\*\*\*. Ban W liba

\*\*\*\*\*. Hurmuz Ab Kh lid al-W lib

236. Joseph Hazzaya

237. Nimr d

238. Qard

239. Cyriacus

240. Chabot, pp. 64-5, 278.



شیوه‌ی باز توضیح جمعیت ایرانیان عراق یا به صورت به اسیری بردن زنان و کودکان به حجاز و یا به صورت انتقال آنان به عنوان موالی به شهرک‌های نظامی جدید اسلامی بصره و کوفه بود که هر دوی این‌ها در کاسته شدن از جمعیت در نواحی شرق دجله و افزودن به تمرکز تازه‌ی جمعیت در عراق سفلی که هنوز هم با بازگشت افراد از حجاز و آوردن اسیران جدید ایرانی از فلات ایران بر آن افزوده می‌شد، نقش داشتند. شماری از اسیرایی که به حجاز برده شدند و یا فرزندان‌شان، راه بازگشت به عراق در پیش گرفتند. در میان اسیرانی که در ۱۴/۶۳۵ از میسان گرفته شدند اربطبان<sup>۲۴۱</sup> نامی بود که اسلام آورد و نهایتاً به عنوان مولی عبدالله بن دوره بن سراق المَزَنی<sup>۲۴۲</sup> در بصره در زمان خلافت عمر یکم ساکن شد.<sup>۲۴۳</sup> البته مشهورترین نمونه، حصن البصری<sup>۲۴۴</sup> است که پدرش در میسان به اسارت درآمد و به حجاز برده شد. حصن در وادی القُرأ<sup>۲۴۵</sup> در شمال مدینه رشد و نمو یافت اما سرانجام در بصره، جایی که باقی عمرش را آنجا گذراند، ساکن شد.<sup>۲۴۶</sup> بدین سان، بیشتر اسرا توسط سپاهیان اسلام که فلات ایران را فتح کردند به عقب فرستاده شدند و به بازارهای برده در بصره یا کوفه برده شده و از آنجا باز توضیح شدند، که در نتیجه‌ی آن آشفتگی اولیه‌ی قومی که با کشتار یا فرار شمار عظیم ایرانیان در دوران فتوح رخ داد با مهاجرت اجباری تازه‌ی ایرانیان به شهرهای عراق سفلی خنثی شد. شناخته شده‌ترین نمونه برای این مسئله، مورد صالح بن عبدالرحمان است که هر دو والدینش در ۱-۳۰/۶۵۰ نزدیک زرنج<sup>۲۴۷</sup> در سیستان به اسارت درآمدند و خودش در بازار برده در بصره فروخته شد.<sup>۲۴۸</sup>

علاوه بر این، ایرانیانی که شرایط و موقعیت‌شان با فتوح، بالاچار تحت تأثیر قرار گرفته بود، شماری از سربازان ایرانی حضور خود را با شرایط فاتحان حفظ کردند. در زمره‌ی نخستین کسانی که به طرف پیروز پیوستند، گروهی از ایرانیان موسوم به حمراء<sup>۲۴۹</sup> بودند که اسلام آورده و به سپاه مسلمین پیوستند، برخی پیش از نبرد قادسیه، و برخی پس از آن. آنان به عنوان

241. Ar ab n

242. 'Abd all h b. Durra b. Sar q al-Muzan

243. abar , I, p. 2387; Ibn Sa'd, VII (1), p. 88.

244. a an al-Ba r

245. W d al-Qur

246. Bal dhurī, pp. 247, 344; de Slane, I, pp. 370-3; Ibn Sa'd, VII (1), p. 114; abar , I, pp. 2029, 2387.

247. Zaranj

248. Bal dhurī, pp. 300-1.

249. amr

متحدان قبیله‌ی عرب تمیم با سپاه اسلام یکپارچه شده و در تقسیم غنائم در قادسیه سهیم شدند و سهمی برابر با عرب‌های سپاه دریافت کردند.<sup>۲۵۰</sup> زان پس، آنان در لشکرکشی سعد شرکت کردند و بخشی از گارد پیشتاز به فرماندهی قعقاع پس از نبرد جلولا را تشکیل دادند. آن‌ها در خانقین، جایی که بستگان ارتش ایران به اسارت گرفته شدند همراه قعقاع بودند و پس از سقوط حلوان، قعقاع حمراء را به عنوان پادگان مرزی زیر نظر رهبرشان، مردی به نام قباد، در آنجا اسکان داد.<sup>۲۵۱</sup> برخی از اعضای حمراء دورتر و در سامان، یکی از زیرناحیه‌های (روستاق)<sup>۲۵۲</sup> ماه دینار<sup>۲۵۳</sup> در مرز استان (ارض)<sup>۲۵۴</sup> اصفهان ساکن شدند.<sup>۲۵۵</sup> اما برخی از آنان باید همراه سپاه اسلام به کوفه بازگشته باشند، زیرا در ۵۱/۶۷۱ مردی از حمراء در مسجد کوفه درگیر نزاعی شده بود.<sup>۲۵۶</sup> در واقع ممکن است حمراء با دسته‌ی ۴۰۰۰ نفری دیلمیان که توسط خسرو دوم پرویز تشکیل شد و *جُند شاهنشاه*<sup>۲۵۷</sup> نامیده می‌شد، یکی بود باشد. آنان در قادسیه در عوض امان، اسلام را پذیرفتند و به متحدان بنو تمیم بدل شدند که به عنوان یک یگان، یک میلیون درهم دستمزد دریافت می‌کردند. آن‌ها در سقوط مدائن حاضر بودند، در کوفه ساکن شدند و به عنوان یک واحد دست نخورده باقی ماندند، تا این که در زمان حکمرانی زیاد که شاید به خاطر دردرس-هایی که ایجاد می‌کردند، برخی از آنان را به سوریه و دیگران را به بصره فرستادند.<sup>۲۵۸</sup>

در حالی که دیلمیان احتمالاً پیاده بودند، شمار زیادی سواره‌نظام زره‌پوش سنگین (*أسواران*، *آساوره*)<sup>۲۵۹</sup> وجود داشتند که طرف مسلمین را گرفتند. گروه اصلی اسواران نیروی تحت فرمان سپاه الاوسواری<sup>۲۶۰</sup> را تشکیل می‌داد. وی طلایه‌دار سپاه یزدگرد، زمانی که در نهایت پس از ترک حلوان به سوی اصفهان حرکت کرد بود. سپاه در حرکت از اصفهان به سوی اصطخر ۳۰۰ نفر را جلوتر فرستاد که هفتاد تن آنان از اعضای اشراف بلندپایه و افسران ارتش بودند. گفته شده

250. abar , I, p. 2261.

251. Ibid., pp. 2473-4. قباد، بومی خراسان بود.

252. *rust q*

253. M h D n r

254. *ar*

255. Ibid., II, p. 992.

256. Ibid., p. 118.

257. *Jund Shah nsh h*

258. Bal dhuri, p. 280.

259. *usv r n, as wira*

260. Siy h al-Usw r

که او در راه سربازان دیگری را نیز گردآوری کرد و از فارس به سوی اهواز پیچید، جایی که نیروهای او در کلبانیه،<sup>۲۶۱</sup> احتمالاً به عنوان نیروی دفاعی در برابر مسلمانان در بصره، ساکن بودند. سیاه سرانجام زمانی که ابوموسی اشعری حکمران بصره بود و اسواران در آنجا ساکن شدند مسلمان شد.<sup>۲۶۲</sup> شمار آنان با پیوستن دیگر عناصر ارتش ایران که تطبیق موفقیت آمیز اسواران را دیدند افزایش پیدا کرد، به ویژه سربازان ایرانی بدون زمین که اسلام آورده و در بصره ساکن شدند.<sup>۲۶۳</sup>

جدا از اسکان غیراختیاری اسرا و موالی و گرایش داوطلبانه‌ی فراریان ارتش ایران برای رفتن به بصره و کوفه، عامل سومی هم در ایجاد تمرکز جدید ایرانیان در عراق سفلی پس از فتوح اسلامی وجود داشت و آن تمایل افراد ایرانی برای جذب شدن در شهرهای حکمرانان تازه بود. مستند کردن این نوع از مهاجرت نسبتاً دشوار است زیرا عمدتاً توسط افراد گمنام صورت می‌گرفت، اما گزارش‌هایی از چندین شخص ارائه شده است. روزبه بن بزرگمهر بن ساسان<sup>۲۶۴</sup> که بومی همدان بود، در پایان دوره‌ی ساسانی به مرز بیزانس منتقل شد، اما شروع به قاچاق اسلحه به آن سوی مرز به غرب کرد. او از ترس لو رفتن به بیزانس رفت اما پس از فتوح اسلامی احساس امنیت کرده و به عراق بازگشت، در کوفه به سعد پیوست و اعتبار مالی ساخت ارگ (قصر)<sup>۲۶۵</sup> و مسجد را دریافت کرد.<sup>۲۶۶</sup> در اوایل قرن هشتم یک نجیب‌زاده‌ی دیگر، مهان بن بهمان بن نُسک،<sup>۲۶۷</sup> از اَرْجان<sup>۲۶۸</sup> خوزستان به کوفه مهاجرت کرد.<sup>۲۶۹</sup> ظرفیت ایرانیان فرو رتبه در این جنبش، با اشاره به یک ایرانی عیلاج<sup>۲۷۰</sup> که زمانی پیش از ۶۴/۶۸۳ به بصره رفت و در آنجا مسلمان شد و به خوارج پیوست، اظهار شده است.<sup>۲۷۱</sup> اما چنین مهاجرتی همیشه شامل گرویدن

---

261. Kalb niyya

262. Ibid., pp. 372-4.

263. Ibid., p. 374.

264. R. zbih b. Buzurjmihir b. S s n

265. *qa r*

266. *abar*, I, pp. 2494-5.

267. Mah n b. Bahm n b. Nusk

268. Arraj n

269. de Slane, I, pp. 20-2.

270. *ilj*

271. *abar*, II, p. 461.

به اسلام نبود. در بصره قصاب‌های زردشتی و یک ایرانی به نام بَر سَهْدی<sup>۲۷۲</sup> که در ۷۴۵ در سن نود سالگی درگذشت و گفته شده از اصطخر به بصره مهاجرت کرد و در آنجا در مدارس مسیحی نسطوری تحت تعلیم قرار گرفت و راهب شد، حضور داشتند.<sup>۲۷۳</sup>

این احتمال وجود دارد که مهاجرت ایرانیان به عراق با مصادره‌ی اموال آتشکده‌ها در اصطخر در دوران حکومت معاویه و به دنبال غارتگری‌های فرقه‌ی ازارقه از خوارج در پایان قرن هفتم، تشویق شده بود.

جابه‌جایی و دگرگونی در الگوی اسکان و پراکندگی ایرانیان در عراق به سبب فتوح، با واقعیتِ سهم قابل توجهِ اشراف زمیندار ساسانی از طریق کنار آمدن و حتی کمک کردن به فاتحان تعدیل شد. در نخستین تهاجم خالد از طریق عراق سفلی به مردم حیره، در ازای صلح، باج تحمیل شد<sup>۲۷۴</sup> و زاد بن بوهیش<sup>۲۷۵</sup> به فرات سیریا<sup>۲۷۶</sup> امان داد.<sup>۲۷۷</sup> در ازای صلح در پی خروج نیروهای پادگان، خراجی سالانه بر مردم انبار تحمیل شد.<sup>۲۷۸</sup> در طی لشکرکشی پیگیر ابوعبید،<sup>۲۷۹</sup> مردم اولیس از تکرار آن چه در زمان تهاجم خالد اتفاق افتاده بود اجتناب کردند و باج را با صلح مبادله نمودند.<sup>۲۸۰</sup> در پی پیروزی ابوعبید بر نیروهای بومی در کسکر در ۱۳/۶۳۴، چند دهقان نیز در ازای مالیات سرانه‌ی چهار درهم برای هر نفر، برای نواحی خود صلح را به ارمغان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

- 
272. Bar Sahd  
 273. Chabot, pp. 230-1.  
 274. Bal dhurī, p. 243, abar , I, pp, 2017-19, 2044-5, 2350;. Ya y b. dam, Kit b al-Khar j. Taxation in Islam, I (Leiden, 1958), p.47; Ya'q b , II, p. 147; Zotenberg, III, pp. 321,333.  
 275. Z dh b. Buhaish  
 276. F rat Siry  
 277. abar , I, pp. 2050-1.  
 278. Yāqūt, I, p. 368.  
 279. Ab 'Ubaid  
 280. abar , I, p. 2019; Ya y b. dam, p. 26.

آوردند: فرخ بن اندرزگر<sup>۲۸۱</sup> برای باروسما،<sup>۲۸۲</sup> فرَوَنداد<sup>۲۸۳</sup> برای نهر جَوَبَر<sup>۲۸۴</sup> و دهقان زَوابی<sup>۲۸۵</sup> برای ناحیه اش.<sup>۲۸۶</sup>

اما به نظر می‌رسد اعتبار این توافقی‌ها پس از زمان ضدحمله‌های ایرانیان به طور جدی به خطر افتاد، به ویژه پس از نبرد پل. ممکن است ایرانیان برخی از مردم عراق سفلی را مجبور کرده باشند تا پیمان خود با مسلمانان را نقض کنند،<sup>۲۸۷</sup> اما در کل به نظر می‌رسد دهقانان سعی داشتند خود را با طرفی که در حال حاضر پیروز است تطابق دهند، و در همین راستا بود که زاد بن بوهیش پیاده‌نظام ایرانی را در نبرد قادسیه فرماندهی کرد.<sup>۲۸۸</sup>

پس از پیروزی مسلمانان در قادسیه، دهقانان سواد گزین‌های حفاظت و مصونیت را در ازای پرداخت مالیات ارائه کرده و پذیرفتند. حتی آن‌هایی که فرار کرده بودند، اجازه‌ی بازگشت یافتند، هر چند در معرض مالیات‌های سنگین‌تری قرار گرفتند. اگرچه سازمان و سلسله‌مراتب زردشتی با فتوح از عراق ناپدید شد و آتشکده‌ها به عنوان اموال دولت توسط مسلمانان مصادره گشتند، ایرانیان زردشتی به صورت انفرادی در حیره، انبار و مدائن مشمول پوشش عهدنامه‌های خراج بودند. مردم کاخ سپید در مدائن، وقتی که شهر سقوط کرد، اجازه یافتند در ازای تأمین‌نامه مالیات دهند و این شرایط به باقی جمعیت شهر، زمانی که پس از پایان جنگ برگشتند نیز تعمیم یافت.<sup>۲۸۹</sup> شرایط مشابهی برای مردم تکریت،<sup>۲۹۰</sup> بَندَنیکان<sup>۲۹۱، ۲۹۲</sup> و در مَه‌رود<sup>۲۹۳، ۲۹۴</sup> ایجاد شد.

281. Farr kh b. Andarzaghār

282. B r sm

283. Farwand dh

284. Nahr Jawbar

285. Zaw b

286. Bal dhurī, p. 251; abar, I, p. 2170; Zotenberg, III, p. 373.

287. abar, I, p. 2369.

288. Ibid., pp. 2061, 2258, 2472.

289. Ibid., pp. 2435, 2440.

290. Ibid., p. 2477. - زمانی که طرهان\* و تکریت توسط عتبی بن فرقد\*\* فتح شد، او با خود مردم قلعه-.

ی تکریت و اموالشان صلح کرد و به گفته‌ی یک شیخ محلی، مردم تکریت کتاب امان را تا زمان حملات خارجی (Bal dhurī, p. الجوراشی\*\*\* که وقتی روستای موصل را ویران کرد، امان نامه را پاره نمود، در اختیار داشتند. 333).

\*. irh n

\*\* . 'Utba b. Farqad

\*\*\*. Kh rij al-Jurash

در توافق نهایی پس از نبرد جولوا، آن دهقانانی که باقی مانده بودند، با زمین‌هیشان رها شدند، اما در برابر نظام اسلامی مکلف به پرداخت مالیات بودند.<sup>۲۹۵</sup>

در نتیجه، جدا از تمرکز جدید ایرانیان در بصره و کوفه در پی فتوح، الگوی ساسانی اسکان در عراق توسط طبقه‌ی نجیب‌زادگان پیشا اسلامی که به عنوان ملاکان غایب در شهرها و یا در املاکشان در حومه‌ی شهر زندگی می‌کردند، گرایش به حفظ شدن داشت. در حالی که مدائن دیگر یایتخت یک شاهنشاهی نبود و کوفه در اندازه و اهمیت آن را تحت شعاع قرار داده بود، مدائن به عنوان یک مرکز مهم برای مدیریت محلی به حیات خود ادامه داد. ضربه‌ی واقعی به کامکاری و اهمیت مدائن در غارت شهر توسط خوارج در ۶۸۷/۶۸، زمانی که مردان، زنان و کودکان از دم تیغ گذرانده شدند، ظاهر شد، اما احتمالاً این رویداد به محله‌های مسلمانان محدود بوده است.<sup>۲۹۶</sup> پس از آن مدائن به عنوان شهری کوچک تا زمان تأسیس بغداد باقی ماند.<sup>۲۹۷</sup> حلوان، صیمیره<sup>۲۹۸</sup> و سیروان<sup>۲۹۹</sup> در امتداد مرز شمال شرقی عراق همچنان جمعیت پارسی آمیخته

291. Bandan k n

(Ibid., p. 265). ۲۹۲. مردم بندنیکان در ازای پرداخت جزیه و خراج با هاشم بن عتبای صلح کردند.

293. Mahr dh

294. Bal dhurī, p. 265; abar, I, p. 2461.

295. Dennett, pp. 22-3, 28; abar, I, pp. 2467-8; Ya y b. dam, pp. 26-7, 52.

296. abar, II, p. 755; Zotenberg, IV, p. 101.

297. Ibn awqal, Kit b ur t al-Ar, BGA (Leiden, 1938-9), II, p. 244; I akhr, Kit b Mas lik al-Mam lik, BGA (Leiden, 1927), I, p. 86. سپاهیان سعد که

مدائن را در ۶۳۷ اشغال کردند، در خانه‌های تخلیه شده توسط ایرانیان که از شهر فرار کرده بودند ساکن شدند، اما در ۶۳۷ تمام سپاه به فرات، جایی که کوفه تأسیس شد برگشت. در آن خانه‌هایی در مدائن که توسط سعد مشخص شده

(I. Guidi, بودند را درآوردند و به کوفه بردند و در آنجا آن‌ها را روی خانه‌های جدیدی نصب کردند "Chronica Minora I", CSCO, I, Scriptorum Syri, II, p. 21; Th. Nöldeke, "Die von Guidi herausgegebene syrische Chronik", SBWAW Phil.-Hist. Cl., CXXVIII (1893), p. 34; abar, I, pp. 2451, 2497; Ya'q b, II, p. 171). این منشاء

افسانه‌ی مهاجرت جمعیت ایرانی مدائن پس از فتوح اسلامی به کوفه است جغرافیدانان این سنت را که جمعیت کوفه خارج از متن ادامه دادند و ادعا شده که مدائن ساکنانش را در (abar, I, pp. 2380-1) از مدائن آمده است

داد (Qazw n, II, p. 303; Yaq t, IV, p. 303). اثر مهاجرت به بصره و کوفه و سپس به واسط و بغداد از دست داد (447).

298. aimara

299. S rw n

با عرب‌ها و کردها را داشتند.<sup>۳۰۰</sup> در نواحی کشاورزی امتداد آبراه نهروان در شرق دجله، شهر دیر العاقول<sup>۳۰۱</sup> همچنان توسط نجیب‌زادگان زمیندار مسکونی بود، اگر چه شهر در دوران اسلامی، کوچکتر از زمان ساسانیان بود.<sup>۳۰۲</sup> به همین ترتیب جَرَجَرایا،<sup>۳۰۳</sup> کرسی اداری ناحیه‌ی نهروان سفلی، که همچنان محل سکنی فرزندان اشراف ایرانی بود،<sup>۳۰۴</sup> و نیز به همان صورت، مادَرایا<sup>۳۰۵</sup> در دجله، زیر آن.<sup>۳۰۶</sup> نجیب‌زادگاه روستایی داخل شهر حتی پس از تأسیس واسط<sup>۳۰۷</sup> در آن سوی رودخانه، در کسکر زندگی می‌کردند.<sup>۳۰۸</sup> در سواد کوفه، پایین‌ترین رتبه از دهقانان به اقامت خود در روستاها و املاک در حومه‌ی شهر ادامه دادند.<sup>۳۰۹</sup> همچنین رعایای ایرانی در عراق باقی ماندند، اگرچه شمارشان در حال کاهش بود. به‌رأسریر سرانجام به روستایی تنزل پیدا کرد که توسط فلاحین شیعه‌ی امامی<sup>۳۱۰</sup> اشغال شد.<sup>۳۱۱</sup> سکونت ایرانیان در روستاهای کوچک در حومه‌ی اطراف بصره تداوم یافت،<sup>۳۱۲</sup> اما آنان تنها گسترش جمعیت ایرانیان خوزستان بودند، زیرا دولت اسلامی سیاست ساسانیان مبنی بر انتقال جمعیت کشاورزی در آغاز را ادامه نداد و هیچ رعیت ایرانی جدیدی در سواد ساکن نشد.<sup>۳۱۳</sup>

ایرانیانی که از فتوح جان سالم به در بردند، میراث فرهنگی‌شان را در میان خود حفظ کردند. تداوم جشن‌های نوروز، مهرگان و کوسج<sup>۳۱۴</sup> توسط ایرانیان در عراق قابل مشاهده بود. نوروز که

---

300. Ya'q b , Les pays (Cairo, 1937), pp. 65-8.

301. Dair al-' q l

302. Adams, p. 91; Ya'q b , Les pays, p. 164.

303. Jarjar y

304. Ya'q b , Les pays, p. 164.

305. M dhar y

306. Ibid.

307. W si

308. Ibid., pp. 165-6.

309. Ibid., p. 140.

310. Im m Sh ' fall n

311. Qazw n , II, p. 303. یکی از سنت‌های آنان این بود که زنانشان هرگز در طول روز بیرون نمی- آمدند

312. I akhr , p. 81; Ibn awqal, p. 238.

۳۱۳. اما زنج در پایان قرن هفتم املاک عراق سفلی را مورد استفاده قرار داد و اسرای سغدی در املاک حجاز

استخدام شدند.

314. Kawsaj

گمان می‌رفت با اعتدال بهاری مصادف است و در نخستین روز فروردین، اولین ماه سال می‌افتاد، به عنوان آغاز سال مالی در روزگار ساسانیان به کار می‌رفت، و زمانی بود که مناصب اداری تحت تأثیر قرار می‌گرفت و هنگامی بود برای اهدای هدایا به پادشاه، ضرب سکه‌های جدید، پالودن آتشکده‌ها با شستشوی تشریفاتی و فدییه‌ها، و اعلام بیانیه‌ها.<sup>۳۱۵</sup> این جشن هنوز هم به عنوان زمانی برای تبادل هدایا توسط ایرانیان در عراق اسلامی مورد احترام بود.<sup>۳۱۶</sup> مهرگان در شانزدهمین روز از ماه مهر، همزمان با ۲۶ اکتبر می‌افتاد و گمان می‌رفت نشانه‌ای از آغاز آب و هوای سرد است و مناسبتی برای اهدای هدایا به پادشاه بود.<sup>۳۱۷</sup> عمل تعویض فرش‌ها، ظرف‌ها و بیشتر لباس‌ها در آن روز و همچنین الزام پیشکش هدایا به فرمانروا، در عراق پس از فتوح تداوم یافت.<sup>۳۱۸</sup> جشن میانه‌ی زمستان کوسج در نخستین روز آذر ماه نیز توسط ایرانیان در عراق اسلامی جشن گرفته می‌شد. جشن چند روز طول می‌کشید و شامل خوردن گردو، سیر، گوشت پروار و نوشیدن شراب بود که برای مبارزه با سرما مناسب در نظر گرفته می‌شدند. در طی آن، شخصی که کوسج نامیده می‌شد سوار بر قاطری به میان خیابان‌ها می‌رفت و هنگامی که بر روی او آب سرد می‌پاشیدند به پارسی فریاد می‌زد: گرما! گرما! عملی که بخشی از شادی عمومی بود و احتمالاً با بازگشت خورشید پس از انقلاب زمستانی ارتباط داشت.<sup>۳۱۹</sup>

اقشار فوقانی ایرانی، زردشتی باقی ماندند و سنت‌های زناشویی با نزدیکان، در معرض دید قرار دادن مردگان و آموزش و پرورش مذهبی خود را به صورت خصوصی در میان خانواده‌های خود حفظ کردند. زردشتیان هنوز هم متهم به ازدواج با مادران، خواهران و دختران خود بودند.<sup>۳۲۰</sup> سنت‌های زردشتی برای رها کردن مرده در دوره‌ی اسلامی در عراق ادامه یافت که در زمان

315. J i , p. 146; Pellat, pp. 165-6.

316. R. Levy, "Persia and the Arabs", *The legacy of Persia* (Oxford, 1953), pp. 65-6.

317. Ya'q b , *Ta'rikh*, I, p. 199.

318. Mas' di, II, p. 492.

319. *Ibid.*, p. 495.

320. abar , II, p. 586; Thomas of Margh , II, pp. 606-9. استمرار زناشویی با نزدیکان در میان زردشتیان همچنین با فرمان عمر یکم به جَزَع بن مُعاویه\* در بصره در ۶۴۳ مبنی بر جدا کردن هر زردشتی‌ای از همسر و فرزندان، مطرح می‌شود (Ab Y suf, p. 187; Ibn Sa'd, VII (1), p. 94).

\*. Jaz' b. Mu' wiya



طاعون ۶۷/۶۸۶، نویسنده‌ی نسطوری بر پَنکَی<sup>۳۲۱</sup> گلایه می‌کند که مسیحیان از ترس ابتلا به طاعون تمایلی به دفن مرده‌هایشان ندارند و به تقلید از زردشتیان حتی بستگان نزدیک خود را رها می‌کنند تا توسط سگ‌ها و کلاغ‌ها و کرکس‌ها بلعیده شوند.<sup>۳۲۲</sup> آموزش و پرورش رسمی مذهبی در عراق اسلامی دیگر برای زردشتیان در دسترس نبود، اما هنوز در خانواده‌های زردشتی برای کودکانشان ارائه می‌شد. بهترین نشانه‌ی هر دو واقعیت، توسط روزبه (عبدالله بن المقفع پس از گروش به اسلام) که حدود ۱۰۲/۷۰۲ در فارس زاده شد، ارائه شده است. پیش از حرکت به سوی بصره، پدرش در خوزستان به او ادبیات پارسی و دین زردشتی را آموخته بود.<sup>۳۲۳</sup> از سوی دیگر، قصابان زردشتی در بصره آن قدر زیاد بودند تا دست کم یک مسلمان وسواسی را برای گیاهخوار شدن تحت فشار قرار دهند.<sup>۳۲۴</sup>

بسیاری از شیوه‌های بقای این سنت‌ها بالغ بر یک بازتاب فرهنگی پسا ساسانی هستند. ایرانیان در عراق اسلامی اولیه، گرایش قابل توجهی به وفاداری به شیوه‌های کهن انجام کارها داشتند، در حالی که موقعیت پیرامون آنان دگرگون شده بود. آن‌ها حتی تلاش کردند چشم‌انداز و شیوه‌های خود را به مجموعه‌ی شرایط جدید تحمیل کنند. در واقع چه ایرانیان بابت آورارگی فیزیکی رنج کشیدند یا نه، خود را مواجه با دگرگونی‌های مهمی در وضعیت اجتماعی و نیز فرسایش فرهنگی دیدند که عمدتاً به خاطر از دست دادن قدرت سیاسی بود. در حدی که سنت-های فرهنگی ایرانی با دین زردشتی شناخته می‌شد، فتوح اسلامی تأثیری شتاب دهنده بر رویگردانی زردشتیان از دینشان داشت، گرایشی که پیشتر در اواخر دوره‌ی ساسانی در شرف وقوع بود؛ زیرا اسلام جای آیین زردشت را به عنوان دین طبقه‌ی حاکم گرفته بود. سلسله‌مراتب و تأسیسات عمومی زردشتی در عراق نابود شد و زردشتیان در موضوعیت اقلیتی ملزم به پرداخت خراج در ازای مدارای مذهبی و حفاظت نظامی قرار گرفتند. نتیجه‌گیری دَیْت مبنی بر این که طبقات بالای ایرانی که در زمان ساسانیان از مالیات سرانه معاف بودند، اسلام آوردند تا از پرداخت آن به عرب‌ها اجتناب کنند، حال آن که کسانی که پیش از فتوح مالیات سرانه می-پرداختند، زان پس هم بدون تغییر دین به پرداخت آن ادامه دادند، ممکن است به عنوان یک

---

321. Bar Penkay

322. Mingana, *Sources syriaques*, I, p. 187.

323. J. Ghurayyib, 'Abdull h ibn-ul-Muqaffa' (Beirut), p. 20; S. D. Goitein, *Studies in Islamic History and Institutions* (Leiden, 1966), p. 151.

324. Ibn Sa'd, VII (1), p. 77.

کلیت سودمند به کار آید اما نیازمند اعتبار سنجی در موارد گوناگون است. گروهی نظامی یا دولتی بودند که تمایل داشتند به مذهب طبقه‌ی حکمران بپیوندند و هم حمراء و هم اسواران به سپاهیان عرب پیوستند و در کوفه و بصره ساکن شده و مسلمان شدند. فرزندان ایرانیانی که طی فتوح گریختند یا جان باختند به عنوان مسلمان مطرح گشتند و به عنوان موالی در ارتش خدمت کردند. اگرچه خدمات دولتی لزوماً نیازمند گروهی به اسلام نبود اما در صورت اسلام آوردن، حق دریافت دستمزدی از خزانه را به دنبال داشت. ۲،۰۰۰ درهم دستمزد به اشراف بلندپایه‌ی ایرانی و دهقانان داده می‌شد که انگیزه‌ی نیرومندی برای تغییر دین و معافیت از مالیات سرانه و واگذاری مالکیت زمین‌هایشان به خودشان داشتند.<sup>۳۲۵</sup> به هر تقدیر، در زمان عمر دوم، زردشتیان حیره مسلمان شده بودند.<sup>۳۲۶</sup>

فتوح اسلامی همچنین دشواری‌های ارتداد از دین زردشتی را از میان برد و تغییر دین به مسیحیت در اواخر قرن هفتم افزایش یافت. به ویژه در عراق علیا، اشراف زردشتی ایرانی که به دنبال راه‌های بدیلی برای پیشرفت بودند که اموالشان را حفظ کنند و به سادگی از پرداخت مالیات سرانه اجتناب ورزند، به راهب و اسقف در کلیسای نسطوری بدل شدند. به نظر می‌رسد در اوایل قرن هشتم زردشتیان تنها در اندک نواحی دورافتاده‌ای در امتداد مرز شمال شرقی عراق، جایی که تماماً ایرانی شدن جمعیت در حال آغاز شدن بود، و در امتداد مرز خوزستان و بصره در جنوب باقی مانده بودند. اندک زردشتیان باقی مانده هدف تلاش‌های مسیحیان برای تغییر دین آنان قرار گرفتند. زمانی که یک خانواده‌ی مشهور زردشتی در ناحیه‌ی سواد در مرغا<sup>۳۲۷</sup> به واسطه‌ی معجزه‌ی قبرسی<sup>۳۲۸</sup> بیث مگوشی<sup>۳۲۹</sup> در قرن هشتم تغییر مذهب دادند، مهم‌ترین راهی که توماس مرغایی توانست عواقب اجتماعی تغییر مذهب آنان را تشریح کند این بود که گفت آنان زناشویی با مادران، خواهران و دخترانشان را متوقف کردند.<sup>۳۳۰</sup>

---

البته کارمندان 325. Bal dhuri, p. 265; Dennett, pp. 32-3; Zotenberg, III, p. 461. ایرانی حکومت حقوق دریافت می‌کردند. نکته اینجاست که تنها اشراف و سربازان ایرانی که به اسلام گرویده بودند در دستمزدهایی که دیوان برای حمایت از نظامیان عرب و طبقه‌ی حاکم پرداخت می‌کرد، سهیم می‌شدند.

326. Ab Y suf, p. 202.

327. Margh

328. miracles of Cyprian

329. B th Mag sh

330. Thomas of Margh , II, pp. 606-9.

فتوح همچنین سرشت ساختار اجتماعی ایرانیان در عراق را نیز تغییر داد. اگرچه نمایندگان کافی از اشراف زمیندار باقی مانده بود که قادر بودند خطوط اصلی رتبه‌بندی‌اشان را حفظ کنند، طبق گفته‌ی لُکگارْد<sup>۳۳۱</sup> درباره‌ی نظام طبقاتی، سطوح بالای این جامعه‌ی سلسله‌مراتبی با فتوح ناپدید شد و اعضای باقی مانده‌ی اشراف بلندپایه گرایش به تنزل رتبه‌ی خود داشتند. در حالی که این داوری کاملاً معتبر به نظر می‌رسد، گزارش‌های کافی درباره‌ی افراد متعلق به بالاترین سطح سلسله مراتب ساسانی باید در نظر گرفته شود. مسعودی ادعا می‌کند که نوادگان شاهان ایران و اعضای چهار طبقه‌ی سنتی در سواد به حیات خود ادامه می‌دهند و عناوین ارثی‌شان را حفظ کرده‌اند.<sup>۳۳۲</sup> وگرنه، سنت عربی روی این نکته اصرار دارد که خانواده‌ی شاهی ساسانی از هرگونه اقامتی در سواد ممنوع بود و تمام آن‌ها به بقای برخی از زنان خانواده‌ی شاهی به عنوان اسیر اذعان دارند. به نظر می‌رسد این نگرش دارای سوگیری عمده‌ی است و بر اساس نیاز به توجیه مصادره‌ی زمین‌ها و اموال شاهی در سواد که به علت فرار یزدگرد سوم متروک مانده بودند، قوام یافته باشد.

در واقع، به نظر می‌رسد برخی از اعضای خانواده‌ی شاهی، منافع حاصل از زمین‌های خود را دست کم برای مدتی، با کنار آمدن با مسلمانان تحت شرایطی حفظ کرده باشند. بهترین نمونه، بسطام بن نرسی است که در زمان فتوح دهقان بُرس<sup>۳۳۳</sup> نامیده می‌شد. بلافاصله پس از قادیسیه، او مهمان نوازی خود را به خالد بن عُرْفَاته<sup>۳۳۴</sup> که در حال تعقیب بقایای ارتش ایران بود، نشان داد و پل‌های شناور را برای زهره که درگیر تعقیب مشابهی بود گره زد، و زهره را از نیروی ایرانیان که در بابل گرد آمده بودند، آگاه کرد. پس از آن، به عنوان دهقان بابل و خُتَرنیه<sup>۳۳۵</sup> مالیات سرانه‌ی او لغو شد، اجازه یافت که زمین‌هایش را مشروط به پرداخت خراج نگه دارد، و ۲،۰۰۰ درهم به عنوان موجب از عمر یکم دریافت کرد.<sup>۳۳۶</sup> فیروز بن یزدگرد، که پس از فتوح با دستمزد ۲،۰۰۰ درهمی اهدا شده از سوی عمر به دهقان نهر المَلک<sup>۳۳۷</sup> تبدیل شد، نیز مضمون به

---

331. Lokkegaard, p. 168.

332. Mas' di, I, p. 248.

333. Burs

334. Kh lid b. 'Urf ta

335. Khutarniyya

336. Bal dhurī, pp. 259, 457-8; 457-8; abar, I, p. 2421; Ya'q b, II, p. 176.

337. Nahr al-Malik

عضویت در خانواده‌ی شاهی است؛ روزبه بن بزرگمهر بن ساسان نیز چنین است.<sup>۳۳۸</sup> دیگر اعضای اشرافیت بلندپایه نیز باقی ماندند و فهرستی از آنان شامل هرمزان و فرزند نخیرجان از سوی عمر ۲،۰۰۰ درهم به عنوان موجب دریافت کردند.<sup>۳۳۹</sup>

نجبای ایرانی، حتی اشرافیت بلندپایه، تلاش کردند با به دست آوردن موقعیت‌هایی در سازمان کلیسای نسطوری و قراردادان زمین‌هایشان تحت مالکیت رهبانی، تأثیر و نفوذ محلی خود را حفظ کنند.<sup>۳۴۰</sup> این اقدام با کاتولیکت<sup>۳۴۱</sup> اشوعب سوم<sup>۳۴۲</sup> (۵۸-۶۴۷) که خود یک اشرافزاده‌ی زمیندار ایرانی بود و از سوی مطران‌ها<sup>۳۴۳</sup> به پراث ده<sup>۳۴۴</sup> میسان (الفرات) و نصیبین منصوب شده بود، آغاز گشت.<sup>۳۴۵</sup> براز سورن<sup>۳۴۶</sup> نامی، در اواخر قرن هفتم رئیس صومعه‌ی بیث عابی<sup>۳۴۷</sup> شد و عضو دیگری از خاندان سورن<sup>۳۴۸</sup> در ۷۵۲ تلاش کرد از موقعیت‌اش به عنوان مطران حلوان استفاده کند تا دفتر جاثلیق را بگیرد اما خلع شد.<sup>۳۴۹</sup> روزبه، از نسل نجیب‌زادگان ایرانی، که در نصیبین ساکن بود، در اوایل قرن هشتم وارد صومعه‌ی مار آوگین<sup>۳۵۰</sup> بر کوه ازلا<sup>۳۵۱</sup> بالای شهر شد. او به ارشد صومعه بدل شده و سپس مطران نصیبین شد و در همان حال که مطران بود، یکی از روستاهایش را به صومعه‌ی سابقش بخشید.<sup>۳۵۲</sup> این الگو به طور حرفه‌ای از

338. Ya'q b , *Ta'rikh*, II, p. 176.

339. Bal dhuñi, pp. 457-8; Yahy b. dam, p. 51; Ya'q b , *Ta'rikh*, II, p. 176.

۳۴۰. این دقیقاً همزمان با رفتار مشابه از سوی آرنل‌فینگ‌ها\* در گال\*\* اواخر دوران مروونژین\*\*\* است.

\*. Arnulfings

\*\* . Gaul

\*\*\*. Merovingian

341. Catholicate

342. Ish 'yahbh III

343. Metropolitan bishop

344. P<sup>e</sup>rāth dh<sup>e</sup>

345. Thomas of Margh , II, pp. 82, 124, 181-2.

346. Beraz S r n

347. B th ' bh

348. S r n

349. Chabot, pp. 150-1; Elias of Na b n, CSCO LXII, *Scriptores Syri*, XXI, pp. 56-7; CSCO LXII, *Scriptores Syri*, XXIII, p. 31.

350. M r Awg n

351. Izl

352. Chabot, pp. 271-2.

سوی شارزاد<sup>۳۵۳</sup> فرزند مهروی<sup>۳۵۴</sup> تکرار شد. او در حدود ۷۳۲ در کرکوک زاده شد، سپس راهب شده و داخل سازمان کلیسای نسطوری از رئیس صومعه‌ی بیث عابی تا مطران ایلام (خوزستان) و سرانجام به جاثلیق ترقی کرد.<sup>۳۵۵</sup>

در واقع، واضح‌ترین تصویر از باقی ماندن درجات پایین سلسله‌مراتب اجتماعی ایرانی، در میان سرشناسان مسیحی در عراق علیا پیدا می‌شد. شریجان<sup>۳۵۶</sup> در دفاع از تکریت در زمان فتوح کمک کرد، ولی در ۲۰/۶۴۱ دژهای سرشناسان مسیحی در تل الشهریجان<sup>۳۵۷</sup> و سلاق<sup>۳۵۸</sup> در آدیابن توسط عتبی بن فرقد گرفته شد.<sup>۳۵۹</sup> اما شهریجان زمین‌هایشان را را نگه داشت و نفوذ اداری را بر تمام سرشناسان فرو رتبه (دهقانی)<sup>۳۶۰</sup> به عنوان بخشی از موقعیت برتر اجتماعیشان اعمال کرد و حتی در کیفیر عزیل<sup>۳۶۱</sup> ادعای حق شرکت در انتخابات مطران نسطوری آدیابن را کرد، با وجود این واقعیت که در قرن هشتم شهریجان سلاقی<sup>۳۶۲</sup> تا حدی بدعتگذار محسوب می‌شد.<sup>۳۶۳</sup> در حدود ۷۸۰، ما دهقانانی را یافته‌ایم که شهریجان سلاقی را نزد اسقفشان به تصاحب نیمی از غله، شراب، آجیل و مالیات سرانه متهم کرده‌اند.<sup>۳۶۴</sup> شهریجان دست کم موقعیت طبقاتی آنان را شاید به صورت یک فرقه در عراق شمالی تا قرن دهم، زمانی که بن حوقل شهر کیفیر عزیل<sup>۳۶۵</sup> در ارض خزا (آدیابن) را جایی مرفه با بازارها و املاک (ضیاع)<sup>۳۶۶</sup> شرح می‌دهد که توسط شهرایجه‌ی مسیحی ثروتمند آباد شده بود، حفظ کرد.<sup>۳۶۷</sup>

---

353. Sh rz dh

354. Mihr

355. Thomas of Margh , II, pp. 332-4.

356. Shar j n

357. Tall al-Shah r j n

358. Sal q

359. Bal dhuri, p. 332; abar , I, pp. 2474-5.

360. dahq n

361. K fer 'Uzz l

362. Shah r j n of Sal q

363. Thomas of Margh , II, pp. 309-10, 383-5.

364. Ibid., pp. 311-12.

365. sic

366. iy '

367. Ibn awqal, p. 217.

شایان ذکر است این سطوح پایین سلسله‌مراتب اجتماعی ایرانی در ناحیه‌ی سکونت ایرانیان در عراق علیا و در میان ایرانیان مسیحی، بسیار طولانی‌تر از همان سلسله‌مراتب در سواد دوام آورد. در عراق سفلی، تمام سرشناسان ایرانی باقی مانده تمایل داشتند به عنوان دهقان با آن‌ها رفتار شود، اگرچه تمایز میان آن‌هایی که در شهر می‌زیستند با آن‌هایی که در حومه‌ی شهر زندگی می‌کردند، پابرجا بود. در اینجا، دهقانان با فروش به اسلام زمین‌هایشان را حفظ کردند. در گزارشی، یک زن دهقان در زیرناحیه‌ی نهر الملک مسلمان شد و به شرط پرداخت مالیات زمین، اجازه یافت روی زمینش باقی بماند.<sup>۳۶۸</sup> گفته شده علی بن ابی طالب، دهقانی را که در عین التمر مسلمان شده بود، از مالیات سرانه معاف کرد اما او هنوز ملزم بود مالیات زمین را بپردازد.<sup>۳۶۹</sup> به همین نحو، اشاره‌ای نیز به یک دهقان مسلمان بومی سواد به نام زادن فرخ<sup>۳۷۰</sup> در ۳۸/۶۵۸ در زیرناحیه‌ی نِفَّار<sup>۳۷۱</sup> در فرات سفلی وجود دارد.<sup>۳۷۲</sup> در همین زمان، به نظر می‌رسد دهقانان از نفوذ و استقلال محلی بیشتری تا هر زمانی پیش (یا پس) از آن برخوردار شدند. تأثیرات درهم آمیخته‌ی واکنش اشراف هم‌زمان با سقوط خسرو پرویز در ۶۲۸، و شیوه‌ای که دهقانان توانستند به وسیله‌ی آن به رسمیت شناخته شدن موقعیت و امتیازاتشان توسط مسلمانان در زمان فتوح را تأمین کنند، متمایل به افزایش قدرت و استقلال این طبقه است، به ویژه در شرایط سیال بلافاصله پس از فتوح که آن‌ها زمین‌هایی را که دولت ساسانی به عنوان ملک شخصی بدانان اعطا کرده بود را حفظ کرده و حتی برخی از زمین‌های شاهی رها شده را نیز به نفع خود مصادره کردند. میانه‌ی قرن هفتم اوج کامیابی دهقانان در سواد بود.

این شرایط دو پیامد مهم داشت که برای دهقانان به عنوان یک طبقه در عراق سفلی نهایتاً مصیبت بار بود. در وهله‌ی اول، آنان پیوندهایی با منافع مشترک با اشرافیت عرب مسلمان در امصار<sup>۳۷۳</sup> برقرار کردند اما در این فرآیند برخی از دهقانان روستایی با فروش زمین‌هایشان به مسلمانان و قرار دادن خود تحت حفاظت (تلجعه)<sup>۳۷۴</sup> برخی حامیان قدرتمند مسلمان، موقعیت خود را در معرض خطر دیدند. این قبیل تمهیدات با داستان دهقانی که پیشنهاد فروش زمینش

368. Yahy b. dam, p. 51.

369. Ibid., p. 52.

370. Z dh nfarr kh

371. Niffar

372. abar , I, pp. 3423-4.

373. am r

374. talji'a

به عبدالله بن مسعود را ارائه کرد و او تنها زمانی پذیرفت آن را بخرد که دهقان همچنان به پرداخت خراج ادامه دهد، برای حقوقدانان نمادین شده است.<sup>۳۷۵</sup> در حالی که این وضعیت در سواد کوفه غالب بود، در اطراف بصره که زمینداران نزدیک فرات به منظور حفظ زمین‌ها و بیگانه کردنشان با اعراب مسلمان به واسطه‌ی هدیه یا فروش، مسلمان شده بودند، چنین زمین‌هایی به جای خراج، یک دهم (عُشر) می‌پرداختند.<sup>۳۷۶</sup> برای دهقانان مایه‌ی شوربختی بود که این تمهیدات اقبال آنان را با اشرافیت عرب مسلمان در عراق گره زده بود.

ثانیاً، دهقانان خود را از مدیریت محلی ناگزیر دیدند. آنان در دوران حکومت معاویه به عنوان مأموران تعیین، ثبت و گردآوری مالیات برای مسلمانان خدمت می‌کردند و ابزاری برای بازیابی ثبت اموال شاهی در دوره‌ی ساسانی، برای دولت اسلامی بودند.<sup>۳۷۷</sup> تنها در پایان دوره‌ی سُفیان‌ی در زمان عبیدالله بن زیاد بود که به کار گماشتن دهقانان برای گردآوری مالیات در سواد، کاری عادی شد.<sup>۳۷۸</sup> در زمان مصیب بن زبیر، یکی از اشراف زمیندار به نام سارزاد<sup>۳۷۹</sup>، ارباب (صاحب) بادین<sup>۳۸۰</sup>، دبیر مالی بصره بود.<sup>۳۸۱</sup> دهقانان با این قبیل همکاری‌ها در دومین جنگ داخلی در معرض خطر قرار گرفتند و همراه با اشرافیت قبیله‌ای امصار در پی شکست شورش ابن اشعث<sup>۳۸۲</sup> در ۸۲/۷۰۱ تباه گشتند. حجاج آنان را به پشتیبانی از شورشیان با زمین مورد نیاز اطراف فرات برای پرداخت خراج متهم کرد و پذیرفت که نقص‌های سیستم آبیاری امتداد دجله - ی سفلی را تعمیر کند. از آن جایی که دهقانان خود از پس تعمیر آب‌بندها بر نمی‌آمدند، زمین‌هایشان بی‌حاصل باقی ماند و زمانی که مسلمة بن عبد الملک<sup>۳۸۳</sup> از سوی برادرش، خلیفه الولید یکم<sup>۳۸۴</sup> (۷۰۵-۱۵) مأمور احیای زمین عراق سفلی از باتلاق‌ها شد، زمینداران بسیاری خود را تحت الحمایه‌ی او قرار دادند و به وضعیت مستأجران تنزل یافتند.<sup>۳۸۵</sup> از این نقطه نظر، قربانیان

375. Yahy b. dam, p. 49.

376. Bal dhurī, p. 368.

377. Dennett, pp. 29-30; Lokkegaard, p. 111; Ya'q b , *Ta'rikh*, II, p. 258.

378. abar , II, p. 458.

379. S rz dh

380. B dh n

381. Jahshiyar , p. 40; Latz, p. 91.

382. Ibn Ash'ath

383. Maslama b. 'Abd al-Malik

384. al-Wal d I

385. Bal dhurī, pp. 67, 293-4.

سیاست‌های تمرکزگرایی در استقرار مجدد امویان، دهقانان بودند که به عنوان یک طبقه از اشراف زمیندار در این قسمت از عراق رو به انحطاط رفتند.

بنابراین تأثیر فتوح اسلامی بر نظام اجتماعی ساسانی، محو بالاترین درجات و به طور موقت، منع پوشاک نشانه‌دار بود. افرادی از اعضای اشرافیت بلندمرتبه و شاید حتی از خانواده‌ی شاهی، با گردن نهادن به اسلام و تبدیل شدن به بخشی از طبقه‌ی حکمران، قسمتی از موقعیت پیشین خود را حفظ کردند. دیگران موقعیت و زمین‌هایشان را با به دست آوردن سمت‌های رهبری در کلیسای نسطوری حفظ کردند. دهقانان تلاش کردند تا با مسلمانان بر سر موضوع بقاء مشارکت کنند اما در قرن هشتم با یک طبقه‌ی جدید از زمینداران عرب مسلمان جایگزین شدند. پیش از این در حدود ۶۷۰، اسحاق نینوایی<sup>۳۸۶</sup> جهان را به عنوان مکانی برای گذر پیاپی نسل‌ها در دوران وصف کرده بود که ممکن است به معنای گورنشته‌ای برای اشرافیت ایرانی باشد:

آنان برای یک شب به عنوان مسافرخانه‌ای داخلش شدند و به عنوان مسافرانی در سیاحت تمام زمین آن را ترک کردند، بدون این که به بازگشت بیاورند. برخی از آنان پادشاه بودند، برخی حکمران، برخی خردمند، برخی شریف. برخی از آنان کاتب بودند، برخی ناطق، برخی قاضی، برخی فرمانده ارتش. برخی از آنان دارای ثروت، برخی ارباب کالا. و حالا پس از مرگشان نه نظم درجاتشان وجود دارد، نه تاج حکومتشان؛ نه تخت‌های هراس‌انگیزشان، نه خوشی‌های سرورانه‌شان، نه ستایش از آنان که چه افتخاری داشتند...<sup>۳۸۷</sup>

تغییر در وضعیت و زمینه‌ی اجتماعی برای ایرانیان اسپر و فراری‌ای که در شهرهای پادگانی به عنوان موالی یا هم‌پیمانان (*الحلاف*) طوایف یا قبایل عرب ساکن بودند حتی بزرگ‌تر بود. موالی تمایل داشتند به شکل فردی از جوامع قبیله‌ای عرب با آنان یکپارچه شوند و موقعیت ولینعمت یا طایفه‌ای که بدان پیوسته بودند را به دست آورند. برخی از آنان توانستند در اوایل دوران اموی به موقعیت‌های مهم اداری و نظامی سعود کنند. تنها ایرانیانی که یک هویت گروهی را در جامعه‌ی عرب حفظ کردند، واحدهای نظامی‌ای بودند که هم‌پیمان قبیله‌ی تمیم شدند: دیلمیان در کوفه و اسواران در بصره. آنان متحدان ارزشمندی بودند و در بصره بر سر این

386. Isaac of Nineveh

387 . A. J. Wensinck, "Mystic Treatises by Isaac of Nineveh" *Verhaandelingen der koninklijke Akademie van Weenschappen te Amsterdam*, XXIII (Amsterdam, 1923), pp. 154-5.



که کدام قبیله یا طایفه‌ی عرب آن‌ها را داشته باشد مشاجره‌ای درگرفت و در میان اسواران بین شیرویه الأسواری<sup>۳۸۸</sup> که می‌خواست با خالد بن المعمر<sup>۳۸۹</sup> و بنی سدوس<sup>۳۹۰</sup> از قبیله‌ی بکر بن وائل مقیم شود، و سیاه اختلاف پیش آمد که سیاه نپذیرفت. سیاه پیروز شد و اسواران با بنی سعد از قبیله‌ی تمیم ساکن شدند. افراد بسیاری دست به کار شدند تا برای آنان در کنار آبراهی که نهر الاسواران نامیده می‌شد و توسط عبدالله بن عامر برای آن‌ها حفر شده بود، خانه بسازند. شیرویه رفت تا با خاندان زیاد در بصره روابط شخصی نسبتاً نزدیک‌تری برقرار کند و با بانویی به نام مرجانه (احتمالاً شاهزاده خانم ساسانی به نام منیژه که در خانتین به اسارت درآمد) ازدواج کرد که عبدالله را برای زیاد زایید که او نیز کاخ هزار دروازه (الہزار در) را بر آبراهی در بصره که بعدها به نام دختر زیاد، ام حبیب نامیده شد را ساخت.<sup>۳۹۱</sup>

اسواران به عنوان یک واحد نظامی و جامعه در بصره به مدت نیم قرن نسبتاً دست نخورده باقی ماندند. آنان در طی نخستین جنگ داخلی همراه با عبدالله بن عامر به خراسان لشکرکشی کردند و با شرکت در نبرد جمل و نبرد صفین از سازشکاری اجتناب کردند. درست به همان صورت، گفته شده که معاویه برخی از اسواران را از بصره و کوفه به انطاکیه منتقل کرد. به راستی این درگیری آنان در دومین جنگ خانگی به طرفداری از مصعود بن الزبیر<sup>۳۹۲</sup> و سپس شرکتشان در شورش ابن اشعث بود که نابودیشان را تثبیت کرد. به عنوان مجازات، حجاج‌خانه-هایشان را در بصره ویران کرد، دستمزدشان را کاهش داد و برخی از آنان را تبعید کرد.<sup>۳۹۳</sup> زن پس، آنان به عنوان یک عنصر متمایز در بصره ناپدید شدند، هرچند یک اسم خاص، علی‌الاسواری<sup>۳۹۴</sup> در پیوند با معتزله وجود دارد.<sup>۳۹۵</sup>

388. Sh r al-Usw r

389. Kh lid b. al-Mu'ammr

390. Bani Sad s

391. Bal dhurī, pp. 358, 373-4. در منبع مذکور ارائه شده، این است که یک شاه ساسانی ۱۰۰۰ تن از اساوره را در آنجا ساکن کرد.

392. Ma d b. az-Zubair

393. Bal dhurī, pp. 117, 374.

394. Ali al-Usw r

395. C. Pellat, *Le milieu ba rien et la formation de i*, (Paris, 1953), p. 35.

باید توجه داشت که انحلال اسواران مصادف بود با نابودی دهقانان، گروه زردشتیان حیره به اسلام، تغییر زبان اداره‌ی مالیات از فارسی به عربی و اصلاح ضرب سکه. این تغییرات تقریباً هم‌زمان بر احساس بیشتر بازماندگان مستقیم دوره‌ی ساسانی تأکید داشت که در حدود شصت سال پس از فتوح تا حدود ۷۰۰ به طول انجامید، پیش از آن که محو شده و یا در یک تمدن جدید اسلامی جذب شوند.

در این بازه‌ی زمانی، اسیران، فراریان و دهقانان، مجراهای مهمی را برای انتقال فرهنگ ایرانی به اعراب مسلمان فراهم آوردند. بقای واقعی آنان روشی بود که تحت شرایط تازه، به قدر توانایی خود به عنوان ایرانی به حیاتشان ادامه دادند و این برایشان مفروض بود همان گونه که به تعامل با مقامات ساسانی خو گرفته بودند، خود را به حکمرانان جدید نزدیک کنند. استخدام آنان به عنوان کاتب و مأمور گردآوری مالیات در دولت اسلامی و ترکیب آن با شرایط آمیختگی قومی و نیز اطراف شهرهای پادگانی که ایرانیان به زبان عربی با عرب‌ها صحبت می‌کردند و از همان آغاز ایرانیان و عربان دو زبانه‌ای که می‌توانستند با یکدیگر ارتباط برقرار کنند، به مؤثر بودن این قبیل تأثیرات کمک می‌کردند. فرزندان سربازان ایرانی در سپاه اسلام به عنوان موالی خدمت می‌کردند. زنان و کودکان ایرانی به عنوان متعه، برده و خدمتکار، سازمان‌های بومی ایرانی را به خانواده‌های عرب مسلمان معرفی کردند. این شرایط در شیوه‌ی یک غلام که ابوالعالیا<sup>۳۹۶</sup> (وفات ۹۰/۷۰۸) او را یک مولا که با هدیه‌ی یک دستمال گردن مهر و موم شده از قند توصیف کرده<sup>۳۹۷</sup> و یا صحنه‌ای که خلیفه علی بن ابی طالب را در حال مشاهده‌ی بازی شطرنج در کوفه نشان می‌دهد، انعکاس یافته است.<sup>۳۹۸</sup> در بصره، ایرانیان برای سود دو برابر فروش می‌کردند که مؤریق بن المِشامریج العجلی<sup>۳۹۹</sup> ابراز اعتراض کرد، "من از فروش مجدد برای کسب سود ده-دوازده و ده-یازده بیزارم"؛ (اعداد به فارسی نقل شده است).<sup>۴۰۰</sup> همچنین

396. Ab l-' liyya

397. Ibn Sa'd, VII (1), p. 83.

398. Ibid., VI, p. 156. هدف این داستان، بیان اعتراض علی بن ابی طالب به استفاده از تصاویر است.

399. Muwarriq b. al Mushamrij al-'ljli

400. Ibid., VII (1), p. 157. البته در این مورد، یک عرب از قبیله‌ی عجلج\* می‌تواند مشکوک به

درآمیختن اعتراض مسیحی به ممنوعیت قرآنی ربا باشد.

\*. 'ljli

گمان رفته که ابوموسی اشعری در ۲۳/۶۴۴ در بصره کنیزی به نام عقیله داشته که نهار و شام او را در کاسه سیرو می کرده و هیچ کس دیگری قادر نبود آن را برایش انجام دهد.<sup>۴۰۱</sup>

اهمیت دهقانان در حفظ و انتقال دادن سنت‌های ایرانی با گزارش دو کنیز که متعلق به بالاترین درجه‌ی اشرافیت ایرانی (من/بناء الملوک)<sup>۴۰۲</sup> بودند نشان داده می‌شود. آن دو در مرو به اسارت درآمدند و به عراق بُرده شدند و یک دهقان که به نوبه‌ی خود به جا آوردن مهمان نوازی دربار‌ه‌ی آن‌ها را افتخاری می‌دانست، برای آنان پارچه‌ی ابریشمین گسترده، در بشقاب‌های زرین از آنان پذیرایی کرد و آن‌ها را به خراسان فرستاد.<sup>۴۰۳</sup> گمان رفته که دهقانان با اربابان عربشان هم همان گونه رفتار می‌کردند اما در این راه با مقاومت اولیه‌ی سختی از سوی اعراب در جذب شدن به جامعه‌ی محلی مواجه شدند. بیشتر گزارش‌ها از این قبیل برخوردها، به نحوی از انحاء سوگیرانه است و معمولاً شامل تعریف‌های اولیه از تقوا و شاید نگرش‌های مساوات طلبانه در تقابل با شیوه‌های اشرافی ایرانی است. به نظر می‌رسد یک معضل فرهنگی واقعی در قرن نخست اسلامی ظاهر شده که با گرایش‌های شعوبی و ضد شعوبی در روایات نخستین پیچیده‌تر نیز شده است. در هر صورت، هر دو شیوه‌ای که در آن فرض شده دهقانان با اعراب طبق سنت-های خود رفتار می‌کردند و مشخصه‌ی فوری واکنش اعراب، به خوبی در ماجرای دو دهقان از سواد به نام‌های فرخ<sup>۴۰۴</sup> و فرّونداد<sup>۴۰۵</sup> تصویر شده است که پس از نبرد کسکر در جریان فتوح، به افتخار ابوعبید به عنوان مهمان از او با بشقاب‌هایی از میوه‌ی ایرانی پذیرایی کردند و ابوعبید نپذیرفت چرا که برای تمام سپاه کافی نبود.<sup>۴۰۶</sup> این مسئله همچنین در صحنه‌ای که در آن توصیف شده علی بن ابی طالب هدایایی را که یکی از دهقانان مدائن برای او آورده بود، نپذیرفت نیز منعکس شده است.<sup>۴۰۷</sup> به نظر می‌رسد مقاومت اعراب در برابر جذب در زمان معاویه در هم شکسته شده باشد و ارتباط میان شیوه‌های دهقانان و عمل بردن هدایا برای حکمرانان در

---

ابوموسی همچنین در زمان عمر که فرماندار بصره بود، متهم به داشتن یک abar , I, p. 2711. (Jahshiy r , p. 16; Latz, p. 68). غلام خائن، یک لوح و یک بردون\* بوده است.

\*. birdhawn

402. min abn ' il-mul k

403. abar , I, p. 3350.

404. Farr kh

405. Farwand dh

406. Ibid., pp. 2170-1, 2173.

407. Ya'q b , Ta'rikh, II, p. 218.

نوروز و مهرگان زمانی بیشتر شد که حکومت اسلامی به تدریج الزامات هدایای این دو مناسبت را اقتباس کرد که با بازیابی ثبت زمین‌های شاهی در حکومت اسلامی مرتبط بود. عبدالله بن دَرَّاج<sup>۴۰۸</sup> برای نخستین بار عمل دریافت هدایای نوروز و مهرگان را در عراق اسلامی قاعده‌مند کرد و از این راه ده میلیون درهم اضافی گردآوری نمود.<sup>۴۰۹</sup> نکته‌ی اصلی در اینجا، مدت زمان طولانی است که دهقانان در سواد دوام آوردند. همچنین تماس آنان با حکام مسلمان برای انتقال و جذب فرهنگی موفق ضروری بود. با گذر زمان، دهقانان سرکوب شدند و آن‌هایی که پس از فتوح به قدر کافی دوام آوردند سبک زندگی خود را به یک طبقه از زمینداران عرب مسلمان انتقال دادند.<sup>۴۱۰</sup>

فراریان و موالی به همان اندازه برای حفظ و انتقال سنت‌های نظامی ساسانیان اهمیت داشتند که عمدتاً شامل تجهیزات و تاکتیک‌های سواره‌نظام سنگین و فناوری‌های محاصره بود. یک نمونه‌ی خوب اولیه، انتقال دانش فن محاصره به سپاه سعد در بهورسیر توسط شیرزاد بود که در نتیجه‌ی تهاجم خالد، مجبور شده بود از انبار به ناحیه‌ی خود در ساباط عقب نشینی کند. پس از نبرد قادسیه، او با مسلمین به توافق رسید، به سپاهشان پیوست و برای سپاه سعد بیست منجنیق جهت به کار بردن علیه بهورسیر ساخت.<sup>۴۱۱</sup> موقعیتی دیگر با ماهیتی مشابه، بصره در ۶۴/۶۸۳ بود که ۴۰۰ تن از اسواران که توسط مردی به نام ماه آفریدون<sup>۴۱۲</sup> فرماندهی می‌شدند، تاکتیک ایرانی پنج تیر (پنجگان) را اجرا کردند که آنان را قادر می‌ساخت در یک زمان، رگباری از ۲،۰۰۰ تیر داشته باشند.<sup>۴۱۳</sup>

408. 'Abd all h b. Darr j

409. Jahshiy r , p. 21; Latz, p. 73. در یک اقدام مشابه، مردم بلخ به فرماندار مسلمانشان که در ۳۲/۶۵۲ مالیات‌ها را گردآوری کرد، هدیه پیشکش کردند، چرا که آنان به پیشکش هدایا در مهرگان و نوروز عادت طبق نامه‌ای از عمر دوم، هدایای نوروز و ( abar , I, p. 2903; Zotenberg, III, p. 573). کرده بودند (Ab Y suf, p. 131). مهرگان شامل خراج نمی‌شدند

۴۱۰. مالک بن انس در بصره که سوار بر بردون می‌شد و جامه‌ای سیاه و نازک با یک قطعه پارچه بر سرش برای حفاظت در برابر خورشید می‌پوشید، با یک دهقان اشتباه گرفته می‌شد (Ibn Sa'd, VII (1), pp. 10-11).

411. abar , I, pp. 2424, 2427.

412. M h Afr dh n

413. Ibid., II, p. 454. استفاده‌ی ساسانیان از فیل توسط مسلمین (Ibid., pp. 2190, 2298)، اقتباس نشد. ایرانیان از فیل‌ها هم در نبرد بُویب و هم نبرد قادسیه استفاده کردند

همراه با این قبیل جنبه‌های جنگاوری، سنت‌های نظامی ایرانی بر استفاده از خدمتکاران و جوانان مسلح (غلامان) به عنوان نیروهای کمکی در میدان نبرد توسط مسلمانان تأثیر گذاشت. این بیشتر نهادی اجتماعی بود تا نظامی، و شرایطی که برای این قبیل افراد به کار می‌رفت، معمولاً به برخی انواع حقارت اجتماعی اشاره داشت که برابر بود با اشغال رتبه‌های پایین نظامی.<sup>۴۱۴</sup> اسواران عمدتاً مسئول معرفی این شیوه به نهادهای نظامی نخستین مسلمانان بودند. یکی از آنان شخصی به نام عبدالله بن الاصبهانی<sup>۴۱۵</sup> بود که ۴۰۰ تن از این قبیل بردگان (مملوکان) را در فرماندهی جناح راست سپاهی برای مصعب بن زبیر در نبردی که در ۶۸۷ به شورش مختار در کوفه پایان داد، در اختیار داشت.<sup>۴۱۶</sup> پس این غافل‌گیر کننده نیست که اشاره‌ای به موالی مسلح عبدالله بن مالک بن عامر بن کُرَیز<sup>۴۱۷</sup> در ۶۴۳/۶۸۳ در حالی که پدرش رابطه‌ی بسیار نزدیکی با اسواران داشت، بیابیم.<sup>۴۱۸</sup> هرچند به نظر می‌رسد اقتباس از این شیوه بسیار زودتر آغاز شده باشد. در ۳۶/۶۵۶ اشاره‌ای به یک مولی به نام مهران در جلوی سپاه علی بن

---

مسلمانان نمی. (Mas' d , II, p. 405; Qazwini, II, p. 257) اصطبل فیل‌ها در ساباط قرار داشت دانستند با فیل‌ها چه کنند و به عنوان غنیمت چه رفتاری با آنان داشته باشند. یک فیل که در مدائن به غنیمت گرفته شد را به مردی از حیره فروختند که آن را با خرقه‌ای پوشاند و به روستاهای اطراف می‌رفت و آن را نمایش می‌داد (abar , I, اصطبل (دار الفیل) به عنوان تیول، از سوی عمر به ابو مُفَزَّرٌ اهدا شد. (Bal dhuřī, p. 288) p. 2376).

#### \*Ab Mufazzir

۴۱۴. در هر صورت چیزی شبیه این نهاد در اواخر دوران ساسانی وجود داشته است. اشاره‌ای به دو غلام که لباس فرم سواران ایرانی را که افسران برید بودند در رؤیای سَبْرِشوع\* (جائلیق ۶۰۴-۵۹۶) پوشیده بودند (Scher, II (1), p. 486 و یک غلام که متعلق به جابان\*\* که منجم شاهی در زمان فتوح بود، وجود دارد، (abar , I, p. 2252) در قادسیه همراه با ارتش ۱۲۰،۰۰۰ نفری ایران، شمار مشابهی از "پیروان" (اتباع\*\*\*)) به عنوان خدمتکار یا دستیار حاضر بودند (Ibid., p. 2264). خدمه‌ی نظامی به ویژه برای سواره‌نظام در ارتش ایران زمان محاصره‌ی کنستانتینوپل در ۶۲۶ حاضر بودند و کارگران برای برداشت محصولات کشاورزی که بیرون از شهر یافت شد کمک کردند (Altheim, pp. 170-4; A. Stratos, *Byzantium in the Seventh Century* (Amsterdam, 1968), p. 182).

\*. Sabhrish '

\*\* J b n

\*\*\*. atb '

415. 'Abd All h b. al-I bah n

416. Bal dhuřī, p. 366.

417. 'Abd al-Malik b. ' mir b. Kuraiz

418. abar , II, p. 464.

ابی طالب در نبرد صفین وجود دارد. از هر دو لفظ غلام و مملوک استفاده می‌شد.<sup>۴۱۹</sup> این قبیل افراد به احتمال زیاد آن کودکان ایرانی‌ای بودند که در دوره‌ی فتوح به اسارت درآمدند، در خدمت مسلمانان بزرگ شدند و پس از آزادی به اسلام گرویدند. در دوران دومین جنگ داخلی، ما احتمالاً با دومین نسل موالی مواجه هستیم. به هر حال، همراه با دهقانان، به مرور زمان واحدهای نظامی ایرانی نیز منحل شدند و فناوری‌ها و سنت‌های آنان توسط سپاهیان عرب مسلمان اقتباس شد.

به طور کلی، تأثیرات حوادث قرن هفتم بر توزیع جمعیت ایرانیان در عراق، بنابر محور پادگان‌های امتداد مرزهای جنوب غربی و بیشتر جمعیت شرق دجله پشت مدائن و سپس تمرکز دوباره‌ی جمعیت ایرانیان در شکل اسراء، موالی و فراریان در شهرهای پادگانی جدید بصره و کوفه بود، در حالی که سرشناسان زمیندار با توافق با مسلمانان به حیات خود به عنوان ملاکان غایب در شهرهای سرتاسر عراق و یا در املاک روستایی‌شان در حومه‌ی شهرها ادامه دادند. در عوض نابودی بالاترین درجات ساختار اجتماعی ایرانی و سرکوب موقت پوشاک نشانه‌دار، افرادی از اعضای اشراف بلندمرتبه و شاید حتی از خانواده‌ی شاهی ساسانی، بخشی از موقعیت خود را با گروش به اسلام و تبدیل شدن به بخشی از طبقه‌ی حکمران جدید حفظ کردند. دیگران موقعیت و زمین‌هایشان را با کسب جایگاه‌هایی در رهبری کلیسای نسطوری حفظ کردند.

هر جا که ایرانیان به عنوان یک گروه اجتماعی منسجم باقی مانده بودند، گرایشی قابل توجه نسبت به ایستایی فرهنگی و نهادی وجود داشت، که به راستی شکستی برای انطباق با شرایط در حال تغییر، و حتی تلاش برای تحمیل نظم پیشین و الگوها و روش‌های انجام کارها در شرایط جدید است. در اینجا نمونه‌های اصلی، اشراف زمیندار ایرانی بودند که در نواحی کشاورزی عراق پسا ساسانی، جایی که نظام اداری و مالیاتی حکومت پیشین در پایین‌ترین

در ۶۱/۶۸۰، غلامی به نام رستم که متعلق به شمر بن ذی 419. Ibid., I, pp. 3266, 3267-8. (Ibid., II, p. الجوشن بود، در نیرویی که حسین بن علی و دست‌اناش را در کربلا قتل عام کرد، حضور داشت رستم دیگری. (Ibid., p. 599) در ۶۶/۶۸۵ در کوفه، غلامی متعلق به مختار به نام زربیه\* ذکر شده است. (346) یزید بن هرمز. (Ibid., p. 990) در ۷۷/۶۹۷ به عنوان غلام سُوید بن عبدالرحمان خارجی\*\* ذکر شده است (Ibn Sa'd, VII (1), p. 160). الفارسی، مولی بنی دوس\*\*\* در بصره، امیر موالی نامیده می‌شد

\*. Zirbiyya

\*\* . 'Abd ar-Rahm n the Kh rij

\*\*\*. Ban Daws

سطوح باقی مانده بود، به حیات خود ادامه دادند و نیز سربازان ایرانی که از ارتش ساسانی در زمان فتوح به مسلمانان پناهنده می‌شدند و به سپاه اسلام می‌پیوستند. در هر دو مورد، روش‌های ایرانی مدیریت و مالیات‌گیری محلی، زمینداری و الگوهای اسکان، جشنواره‌ها، رسوم اجتماعی، سطوح پایین نظام طبقاتی و سنت‌های نظامی بدون تغییر مهمی در در عراق اسلامی اولیه در میان ایرانیانی که از فتوح جان سالم دربردارند و میراثشان را در میان خود حفظ کردند، باقی ماند. به علاوه، پسماندگی یا همپوشانی نهادی در اوایل قرن هشتم توسط دهقانان به عنوان یک طبقه‌ی متمایز و اسواران به عنوان یک واحد نظامی نمایندگی می‌شد که به اندازه‌ی کافی دوام آوردند تا نگرش و سبک زندگی متناسب با یک اشرافیت زمیندار و نیز ساز و برگ و سنت-های نظامی مرتبط با فتون جنگی سواره‌نظام سنگین را به اعراب مسلمان انتقال دهند. انتقال از راه انتظار ایرانیان مبنی بر این که اربابان جدیدشان به همان شیوه‌ی سروران پیشینشان رفتار کرده و طبق آن عمل کنند، تقویت شد. مجراهای انتقال فرهنگ ایرانی همچنین با حضور زنان اسیر ایرانی در خانوارهای مسلمان و نیز وجود عرب‌ها و ایرانیان دوزبانه فراهم می‌آمد. یکی از نتایج این وضعیت که باید بدان اشاره کرد، این است که تأثیرات ایرانی بر جامعه‌ی نخستین اسلامی، آن طور که باید و شاید در ایران رخ نداد. به نظر می‌رسد شرایط عراق تقریباً آن ولایت را برای تعامل و جذب فرهنگی مهم‌تر می‌کرد. اما به همان اندازه مهم است که دریابیم حضور فرهنگ ایرانی در عراق لزوماً از موقعیت پیشا اسلامی ناشی نمی‌شد، چرا که به احتمال زیاد برخی تأثیرات فرهنگی تنها با اسیران یا ایرانیانی که پس از فتوح به مصر مهاجرت کردند از ایران آورده شد.

### Bibliography

- Abbeloos, J.B. ; "Acta Mar Kardaghi", *Analecta Bollandiana*, IX (1890).
- Ab Y suf, *Kitab al-khar j (Livre de l'impôt foncier)* (Paris, 1921).
- Adams, R. ; *Land behind Baghdad* (Chicago, 1965).
- Agapius of Manbij, *Kitab al-Unw n, Patrologia Orientalis*, VIII (1912).
- Altheim, F. & R. Stiehl, *Ein Asiatischer Staat, Feudalismus unter den Sasaniden und ihren Nachbarn* (Weisbaden, 1954).
- Bal dhur , *Fut al- Buld n* (Leiden, 1866).
- Boyce, M. ; *The Letter of Tansar* (Rome, 1968).

- Braun, O. ; *Ausgewählte Akten perischer Märtyrer* (Munich, 1915).
- Browne, E. G. ; "Some Account of the Arabic Work entitled "Niháyatu'l-irab fi akhbári 'l-Furs wa'l-'Arab, JRAS, XXXII (1900).
- Bulsara, S. J. ; *The Law of the Ancient Persians as found in the "Mâtíkân E Hazâr Dâtastân" or "The Digest of a Thousand Point of Law"*, (Bombay, 1937).
- Chabot, J. B. ; "Le livre de la chasteté composé par Jésusdenah, Évêque de Baçra," *Mélanges d'archéologie et d'histoire*, XVI (1896).
- Christensen, A. ; *L'Iran sous les Sassanides* (Copenhagen, 1944).
- Dennett, D. ; *Conversion and the Poll Tax in Early Islam* (Cambridge, 1950).
- de Slane, MacGuckin; *Ibn Khallikan;s Biographical Dictionary* (New York and London, repr. 1961), I, II.
- Devos, P. ; "Sainte Sirin, martyre sous Khosrau Ier Anosarvan," *Analecta Bollandiana*, LXIV (1946).
- Elias of Nasibin, *opus Chronologicum I, Corpus Scriptorum Christianorum Orientalium LXII, Scriptorum Syri, XXI, 56-7; CSCO LXIII, Scriptorum Syri, XXIII.*
- Ghurayyib, 'Abdull h *ibn-ul-Muqaffa'* (Beirut, no date).
- Goitein, S. D. ; *Studies in Islamic History and Institutions* (Leiden, 1966).
- Guidi, I. ; "Chronica Minora I", CSCO, I, Scriptorum Syri, II.
- Hoffmann, G. ; *Auszüge aus Syrischen Akten Persischer Märtyrer. Abhandlungen für die Kunde des Morgenlandes VII*, (Leipzig, 1880).
- Horowitz, J. ; "Adi Ibn Zeyd—The Poet of Hira", *Islamic Culture*, IV (1930).
- Ibn awqal, *Kit b ur t al-Ar* , BGA (Leiden, 1938-9), II.
- Ibn Rusta, *Les Atours précieux* (Cairo, 1955).
- Ibn Sa'd, *Kit b at-Tabaq t al-Kabir* (Leiden, 1915), VII (1).
- I akhr , *Kit b Mas lik al-Mam lik*, BGA (Leiden, 1927), I.
- J i , *Kit b al-T j, f Akh q al-Mul k* (Cairo, 1914).
- Jahshiyar , *Kit b al-Wuzar 'wa-Kutt b* (Leipzig, 1926).
- Justi, F. ; *Iranisches Namenbuch* (Marburg, 1895).
- Kister, J. ; "Al- ra, Some Notes on its relations with Arabia", *Arabica*, XV (1968).
- Latz, J. ; *Das Buch der Wezire- und Staatssekretäre von Ibn 'Abdus al- ahšiy ri* (Bonn, 1958).



Levy, R. ; "Persia and the Arabs", *The legacy of Persia* (Oxford, 1953).

Lokkegaard, F. ; *Islamic Taxation in the Classic Period* (Copenhagen, 1950).

Mas' di, *Les prairies d'or* (Paris, 1965), I, II.

Mingana, A. ; *Sources syriaques* (Leipzig, 1908).

Neusner, J. ; *A History of the Jews in Babylonia*, V (Leiden, 1970).

Nöldeke, Th. ; "Die von Guidi herausgegebene syrische Chronik", *SBWAW Phil.-Hist. Cl., CXXVIII* (1893).

Nöldeke, Th. ; *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden* (Leiden, 1879).

Peeters, P. ; "Le passionnaire d'Adiabene", *Analecta Bollandiana*, XLIII (1925).

Peeters, P. ; "Les ex-voto de Khosrau Aparwez à Sergiopolis", *Analecta Bollandiana*, LXV.

Pellat, C. ; *Le livre de la couronne* (Paris, 1954).

Pellat, C. ; *Le milieu ba rien et la formation de i* , (Paris, 1953).

Qazwini, *Kosmographie*, (Göttingen, 1848-9), II.

Rothstein, G. ; *Die Dynastie der Sasaniden in al- ra* (Berlin, 1899).

Scher, A. ; "Histoire Nestorienne (Chronique de Séert)", part II (2), *Patrologia Orientalis*, XIII (1919).

Scher, A. ; II (I), *Patrologia Orientalis*, VII (1950).

Stratos, A. ; *Byzantium in the Seventh Century* (Amsterdam, 1968).

abar , *Ta'rikh ar-Rusul wa-l-Mul k*, (Leiden, 1879), I, II.

Tha' lib , *Ghurur Akhb r Mul k al-Furs wa-Siyaruhum*, (*Histoire des rois des Perses*). (Paris, 1900).

Thomas of Margh , *The Book of the Governors* (London, 1893), II.

Wensinck, A. J. ; "Mystic Treatises by Isaac of Nineveh" *Verhaandelingen der koninklijke Akademie van Weenschappen te Amsterdam*, XXIII (Amsterdam, 1923).

Ya y b. dam, *Kit b al-Khar j. Taxation in Islam*, I (Leiden, 1958).

Ya'q b , *Les pays* (Cairo, 1937).

Ya'q b , *Ta' r kh*, (Leiden, 1883), II.

Yäqüt, *Mu'jam al-Buld n* (Leipzig, 1866), III.

Zotenberg, H. ; Chronique de AbouDjafar-Mohammed-ben-Djurf-  
ben- ezid abar , traduite sur la version persane d'Abou-‘ Ali  
Mohammed Bel'ami (Paris, 1938), II, III.



پښتونستان د علومو او ادبياتو د مطالعاتو د مرکز  
پرتال د علومو او ادبياتو د مرکز